

## نقد و نظری دیگر به گفتمان جنگ

### در گفتگو با دکتر کاشی<sup>(۱)</sup>

**آشاره:** در گفتگویی که پیش روست، جنگ از نظر گفتمانی محل بحث قرار گرفته است. جنگ به مثابه عرصه منحصر به فردی از تعاملات انسانی، حامل بارهای معنایی کثیری است. به عبارتی دیگر، واقعیت جنگ، در منظومه‌ای از معانی کثیر پوشانده شده است. برای نسلی که بازیگر فعال جنگ بوده است، تجربه و خاطره جنگ از این نظم معانی بیرون نیست. در گفتگو با دکتر محمد جواد غلامرضا کاشی، گفتمان جنگ و عوامل سامان دهنده توأمان به نظم معانی و پدیده جنگ و تحول این نظم گفتمانی به بحث و تبادل نظر گذاشته شده است. موضوع اصلی پژوهشهای دکتر کاشی طی یک دهه گذشته مطالعه فرهنگ سیاسی و گفتمانهای سیاسی ساماندهنده به تعاملات سیاسی بوده است. ایشان در پژوهشی که تحت عنوان جادوی گفتار انتشار یافته، فرایند تحول گفتمان رسمی از انقلاب تا دوم خرداد ماه سال ۱۳۷۶ را مطالعه کرده و ضمن آن به گفتمان جنگ و عوامل اصلی ایجادکننده آن پرداخته است. متن گفتگوی حاضر پس از اعمال اصلاحات توسط هیئت تحریریه جهت بازبینی به آقای دکتر کاشی تحویل گردید که ایشان نیز اصلاحاتی را در بعضی از قسمتهای این گفتگو انجام دادند. متن فعلی، نسخه اصلاح شده آقای دکتر کاشی می باشد که در اینجا بر خود لازم می دانیم از زحمات ایشان تقدیر و تشکر نمائیم.

می دهند؟ آیا گفتمان را میتوان به نحو ارادی شکل داد؟ اگر موضوع شکل گیری در میان است پس مطمئناً گفتمان چیزی است که همیشه وجود ندارد بلکه در دوره خاصی با کمک عوامل معین شکل می گیرد و پس از شکل گیری، کارکردهای خاصی را ایفا می کند: احیاناً ذهنیت انسانها را می سازد و ذهنیت بر رفتار انسانها تأثیر می گذارد و باز خورد آن رفتارها در جامعه، مجدداً گفتمان را تحت تأثیر قرار می دهد. به این ترتیب، آیا می توان گفت در دوره جنگ گفتمان خاصی به وجود آمد که پس از جنگ دستخوش تغییراتی عظیم شد؟

**کاشی:** من ابتدا مقدمه ای عرض می کنم که شاید مبنای

درویدیان: "گفتمان" از جمله مفاهیمی است که درباره آن زیاد بحث شده است. این بحث ها به خصوص وقتی به مفهومی به نام "گفتمان جنگ" می رسد، با حساسیت بیشتری همراه است. به همین دلیل مناسب است بحثی درباره گفتمان جنگ داشته باشیم. دوستان حاضر در جلسه؛ خانم جمشیدی، آقایان نداف، کمره ای و فرشچی هر یک درباره این مطلب مطالعاتی داشتند و نظرهایی دارند. اجازه بدهید گفتگو را با چند پرسش مقدماتی آغاز کنیم: اصلاً گفتمان چیست؟ وقتی از گفتمان جنگ صحبت می کنیم، چه چیزی از جنگ مراد و منظور ماست؟ کدام مؤلفه ها و عوامل، گفتمان را شکل

(۱) استادیار دانشگاه حقوق و علوم سیاسی دانشگاه علامه طباطبایی

محمد درودیان:

وقتی از گفتمان جنگ صحبت می‌کنیم، چه چیزی از جنگ مراد و منظور ماست؟ کدام مؤلفه‌ها و عوامل، گفتمان را شکل می‌دهند؟ آیا گفتمان را میتوان به نحو ارادی شکل داد؟ اگر موضوع شکل‌گیری در میان است پس مطمئناً گفتمان چیزی است که همیشه وجود ندارد بلکه در دوره خاصی با کمک عوامل معین شکل می‌گیرد و پس از شکل‌گیری، کارکردهای خاصی را ایفا می‌کند

فقط اجمالاً عرض می‌کنم که با فرگه در اوایل قرن بیستم - یا حتی اندکی عقب‌تر از آن - و با پیرس امریکایی در اواخر قرن نوزدهم، تعریف تازه‌ای از انسان ارائه شد. به نظر پیرس، انسان حیوان علائم‌ساز است. پس به خلاف آنچه تا آن زمان گفته می‌شد که انسان حیوان ناطق یا حیوان ابزارساز است، پیرس ادعا کرد که انسان حیوان علائم‌ساز است؛ یعنی وجه ممیزه انسان از سایر موجودات، در توانایی انسان در ساختن علامت‌هاست و این علامت‌سازی ویژه انسان است. علامت، شبکه معانی و مفاهیمی است که ما می‌سازیم و از دریچه همان معانی و علائم به جهان نگاه می‌کنیم. پس ما با عالم مواجهه مستقیم نداریم. این گفته به یک معنا به کانت بر می‌گردد. کانت برای همیشه این تصور را از اذهان خارج کرد که دریافت و تصور ما از جهان، با جهان آنچنان که هست انطباق کامل دارد. به این ترتیب جهان آنچنان که از آن سخن می‌گوئیم، فی الواقع ساخته ماست که به جهان نسبت داده میشود. ما با عالم، رویارویی مستقیم نداریم. این مفهوم کانتی به مدد پیرس و فرگه کامل‌تر شد. اگر کانت، مقولات ذهن را حائل میان انسان و جهان می‌شمرد، پیرس و فرگه، زبان را شبکه یا پنجره‌ای دانست که میان ما و جهان جای گرفته است. با این تعریف زبان دیگر صرف ابزار نیست، زبان یک جهان یا در واقع جهان زندگی ماست که به ما تعین می‌بخشد. ما در زبان متولد می‌شویم، خیلی پیشتر از آنکه خودمان را

پرسش‌های بعدی دوستان باشد. دیسکورس<sup>(1)</sup> مفهومی است که در تاریخ فرهنگ و فلسفه غرب طرح شده ولی از دو سه دهه پیش دلالت‌های معنایی تازه‌ای پیدا کرده که ناشی از تغییر جایگاه زبان بوده است. تا به حال به طور سنتی درک ما از مقوله زبان، ابزار یا بازنما بوده؛ یعنی زبان به عنوان وسیله‌ای برای بازنمایی در خدمت ما بوده و آن را به مثابه ابزار استفاده می‌کرده‌ایم تا مقصود خود را منتقل کنیم. در تصور بازنمایی فرض بر این است که من مجموعه باورها و تصوراتی از عالم دارم و دارای مقاصد و نیاتی هستم. این افکار را سوار ترنی به اسم "زبان" می‌کنم و آنگاه آن ترن را به سمت ذهن شما راه می‌اندازم. ذهن شما همانند گیرنده‌ای این پیام را می‌گیرد، رمزگشایی می‌کند و مقاصد و مفاهیم آن را بیرون می‌کشد. ما به این صورت با هم ارتباط برقرار می‌کنیم. درست مثل پیامی‌های رادیویی یا تلویزیونی که در آنها صدا و تصویر سوار امواج می‌شوند و بعد گیرنده با دریافت پیام از موج حامل آن، پیام را دریافت میکند. بنابراین، زبان فقط ابزار بازنمایی بوده و چنین استنباط می‌شد که خودش بالذات چیزی نیست. اما از دوران کانت به بعد یکسری تحولات فلسفی اتفاق افتاد که فهم ما را از مقوله زبان دگرگون کرد. من می‌خواهم ابتدا به این مهم اشاره کنم و بعد با این مقدمه وارد بحث گفتمان به مثابه یک پدیده اجتماعی و سیاسی شوم و پس از آن به بحث جنگ بپردازم.

(1) Discourse

خانم جمشیدی:

**اگر گفتمان، نسبت سخن با قدرت است و**

**ایدئولوژی نیز گونه‌ای نظام سخن پیرو**

**قدرت است، چه فرقی می‌توان میان**

**گفتمان و ایدئولوژی قائل شد؟**

**آیا فقدان تفاوت میان گفتمان و ایدئولوژی**

**موجب نمی‌شود هر گفتمانی سرانجام جنبه**

**ایدئولوژیک پیدا کند؟**

زبان به گونه‌ای خاص جهان اطراف را برای ما ترسیم می‌کند و برای آن تمایز قائل می‌شود. ما ممکن است یکسری چیزها را با هم طبقه‌بندی کنیم، کنار هم بنشانیم و یک نام به آنها بدهیم ولی در جای دیگر طور دیگری آنها را طبقه‌بندی کنند. زبان، جهان را طبقه‌بندی و اولویت‌گذاری می‌کند، چیزی را در کانون قرار می‌دهد و چیز دیگر را به حاشیه می‌راند. اینها جهانهای زبانی مختلفی است که وجود دارد.

بر مبنای این باور که زبان ابزار نیست، بلکه جهانی است که عالم را تصویر می‌کند، کل علوم انسانی از اول قرن بیستم به بعد بر محور زبان بازسازی شد. مبدع این

دکتر کاشی:

**گفتمان حیات خود را در نزدیکی و نسبت و**

**پیوند با عزم و اراده و خواست جمعی کسب**

**می‌کند. هر جا که ارتباط قطع شود، صور**

**ایدئولوژیک پیدا می‌کند و استیلا می‌شود،**

**آنگاه مرگ گفتمان فرا می‌رسد**

کار - که چرخش زبانی<sup>(۱)</sup> نام گرفته - هابرماس است. "چرخش زبانی" به معنای بازخوانی و بازآفرینی همه مفاهیم علوم انسانی در پرتو محوریت مفهوم زبان است. زبان در این معنا در کانون قرار می‌گیرد و تصویرگر عالم قلمداد می‌شود. اینک ضرورت دارد همه مفاهیمی را که در عرصه اجتماعی، فرهنگی و سیاسی بر آنها تکیه داشته‌ایم، با محوریت زبان مورد بازخوانی قرار گیرند. به عنوان نمونه، اگر طبقه یک عینیت اجتماعی بوده است، در این روایت تازه، پیش از هر چیز یک نام است. نامی که به نحوی خاص برای جهان اجتماعی، حاشیه و متن تولید می‌کند. به نحوی خاص طبقه‌بندی می‌کند و با الگویی خاص متن و حاشیه آن را تعیین می‌کند. چنانکه قومیت نیز نام دیگری است که این الگوسازی را به

بیابیم. زبان، جهان را پیشاپیش برای ما ترسیم کرده است چون بر ما تقدم دارد. در حقیقت زبان چون ابزار نیست بلکه یک جهان است و مادر این جهان متولد شده‌ایم، از دایره همین جهان به عالم نگاه می‌کنیم.

برای فهم بهتر این مطلب، مثال ساده‌ای می‌زنم که معمولاً در این بحثها به آن اشاره می‌کنند: هنگامی که برف می‌بارد همه شما می‌گویید دارد برف می‌آید، اما اگر یک اسکیمو به اینجا بیاید، از حرف ما خنده‌اش می‌گیرد و می‌گوید چه آدمهای عجیبی هستند، به همه چیز می‌گویند برف! زیرا برای او که جهانش فقط شامل برف است، صد نوع برف وجود دارد که هر یک نامی دارند. به همین دلیل وقتی می‌شنود که ماهمه آنها را زیر یک عنوان، گردآوری<sup>(۲)</sup> می‌کنیم و برای همه یک اسم می‌گذاریم، تعجب می‌کند. برعکس این حالت هم صادق است؛ مادر زبان فارسی دخترخاله و دخترعمه و پسرخاله و پسرعمه را از هم جدا می‌کنیم چون بین آنها واقعاً تفاوتی می‌بینیم. ولی انگلیسی زبان‌ها این کار را نمی‌کنند و برای همه آنها یک نام می‌گذارند و آنها را یکی می‌بینند به این دلیل که آن تفاوت را نمی‌بینند. برای آنها دخترخاله و دخترعمه یک نسبت دارند. همان طور که دو تاخاله برای ما یک نسبت دارند و با این که دو نفرند در یک ظرف واحد نشسته‌اند. در حالی که دخترخاله و دخترعمه را در دو ظرف جداگانه می‌نشانیم زیرا جهان زبان به ما می‌گوید که باید آنها را از هم تفکیک کنیم. هر

(1) Pakage  
(2) Linguistic Turn

لانگ یا گفتار تصرف می‌کنیم. حالا با این مقدمه وارد بحث گفتمان می‌شوم.

گفتمان، تصرف در زبان به قصد پیش بردن یک هدف جمعی است. یعنی زبانی که تابع یک اراده جمعی است و گفتاری که یک عزم و اراده و طرح جمعی را پیش می‌برد، ما را به مفهوم گفتمان نزدیک می‌کند. گفتمان، نظامی از کلام، نامگذاری‌ها، طبقه‌بندی‌ها و اولویت‌گذاری‌هایی است که پیرو عزم و اراده و خواست جمعی و نظام و رژیم از قدرت شکل می‌گیرد. پس گفتمان نسبت سخن با قدرت، عزم و اراده جمعی، نیرو و انرژی است. به یاد داشته باشید که ما انرژی را از مفهوم گفتمان تفکیک نمی‌کنیم، یعنی این طور نیست که من قبلاً برای اینکه شمارا ترغیب کنم تا به من رای دهید، نظام زبانی خاصی را خلق کنم و شما را وادار به این کار کنم، اینها در هم پیچیده است. به عبارتی دیگر هنگامی از گفتمان سخن می‌گوئیم که یک قصد جمعی صورت زبانی پیدا می‌کند یا یک الگوی زبانی با یک عمل جمعی پیوند می‌یابد. گویا یک عزم جمعی شکل می‌گیرد، اما این عزم جمعی در همان حال که فیزیکی است، زبانی نیز هست. همان طور که نمی‌توانیم قصد و زبان را تفکیک کنیم، انرژی و زبان هم جداشدنی نیستند. همزمان با عزمی که برای کاری به وجود می‌آید نظامی از معانی یا نظامی از سخن و نامگذاری شکل می‌گیرد، حقیقتی پیدا می‌شود، چیزی به حاشیه می‌رود و چیزی به متن می‌آید و عزم جمعی برای انجام کاری پرورده می‌شود. گفتمان، نسبت زبان با قدرت است.

اجازه بدهید یک مفهوم دیگر را نیز از گفتمان تفکیک کنم که بعداً در بحث جنگ به کارمان می‌آید و آن، تفکیک بین گفتمان و ایدئولوژی است. ایدئولوژی از این حیث که نظام سخن پیرو قدرت است مشابه با گفتمان است. اما آنچه باید به آن دقت کرد این است که گاهی قدرت - به معنای فوکویی - از پایین می‌جوشد و به صورت یک عزم جمعی خود را نشان می‌دهد. برای مثال، شورش جزو آن دسته از پدیده‌های اجتماعی است که نظام کلامی در آن مبدعانه و پر از خلاقیت است. در زمان انقلاب شاهد بودیم که شعارها فی‌البداهه در

نحوی دیگر ساماندهی میکند.

برای ورود به بحث گفتمان به یک بحث مقدماتی دیگر نیز نیازمندیم: تفکیکی که سوسور میان زبان و گفتار میکند. سوسور - در مقام پدر علم زبان شناسی نوین - بین Long و Parol تفکیک قائل می‌شود. برای درک این تفکیک مثالی می‌زنم: الآن همه ما به زبان فارسی حرف می‌زنیم اما من تکیه کلامی‌های خاصی دارم و بعضی چیزها را تکرار می‌کنم و شما چیزهای دیگری را تکرار می‌کنید. من ممکن است یک کلمه خاص را کَش دهم و شما کلمه دیگری را کَش دهید. لُر با یک لهجه حرف می‌زند و گیلک با لهجه دیگری حرف می‌زند.

دکتر کاشی:

**گفتمان، تصرف در زبان به قصد پیش بردن**

**یک هدف جمعی است؛**

**هنگامی از گفتمان سخن می‌گوئیم که یک**

**قصد جمعی صورت زبانی پیدا میکند یا یک**

**الگوی زبانی با یک عمل جمعی پیوند می‌یابد**

ولی از نظر ما همه اینها به زبان فارسی صحبت می‌کنند. حالا چه کسی می‌تواند بگوید که زبان فارسی کدام یک از اینهاست؟ زبان فارسی ناظر به امری مجرد و انتزاعی است، فارسی یک نظام زبانی است که هر کدام از ما بر مبنای این که وابسته به کدام قوم و طایفه هستیم، چه عاداتی داریم و چه چیزهایی خوانده‌ایم، به نوعی در آن تصرف می‌کنیم. به این می‌گویند پارول (Parol) نه لانگ (Long). از پارول‌ها می‌شود لانگ را به نحو پسینی استخراج و استنباط کرد. اگر خانواده فارسی‌گویان را کنار هم جمع کنیم، می‌توانیم انتزاع کنیم که یک زبان به نام فارسی وجود دارد که به جدّ با زبان عربی متفاوت است. یعنی ساختارهای متفاوتی با زبان عربی دارد. در واقع ما بر مبنای قومیت، موقعیت و جایگاه خودمان در

چهارراهها ساخته می شد و دنیایی را شکل می داد. روز بعد که برای تظاهرات به میدان می رفتیم چیز دیگری ساخته و گفته می شد. این طور نبود که رهبرانی شعار تولید کنند یا سفارش بدهند که تولید شود و ما آنها را تکرار کنیم. زمانی که سخن به این شکل استیلا و مقبولیت جمعی پیدا می کند و در یک عزم جمعی تنیده می شود، مفهوم گفتمان شکل می گیرد. گفتمان، سخن و معنای هژمونیک است، پذیرش عام دارد و از عموم می جوشد. اما ایدئولوژی سخن پیوست شده با قدرت است؛ قدرتی که پاور<sup>(1)</sup> نیست بلکه واجد استیلا<sup>(2)</sup> است، نهادمند<sup>(3)</sup> است و نهاد قدرت و رابطه سلسله مراتبی ایجاد می کند و بر اساس آن، کسی فرمان می راند، معنایی را می سازد مفهومی را سامان می دهد و حاشیه و متنی را در یک نظام و رژیم قدرت به وجود می آورد. هرگاه گفتمانی به نظام قدرت به معنای domination نه Power پیوند پیدا کند، تبدیل به ایدئولوژی شده است یعنی دیگر ما با مفهوم ایدئولوژی سروکار داریم.

**جمشیدی:** آقای دکتر! به نظر من در گفته های شما نکته مبهمی وجود دارد که اگر ابهام آن برطرف نشود، مشکل ساز خواهد بود. شما فرمودید، گفتمان نسبت سخن با قدرت است، نسبت سخن با عزم و اراده جمعی و بانیر و انرژی است. من به قسمت اول این نسبت کار دارم؛ آنجا که می گویند گفتمان نسبت سخن است با قدرت، در جای دیگر اضافه می کنید باید میان گفتمان و ایدئولوژی - که گونه ای نظام سخن پیرو قدرت است - تفکیک قائل شویم. این هر دو چه فرقی با هم دارند؟ اگر گفتمان طبق گفته شما نسبت سخن با قدرت است چه تفاوتی با ایدئولوژی که - باز طبق گفته شما - نظام سخن پیرو قدرت است، پیدا می کند؟ دغدغه همیشگی من این بوده است که بالاخره گفتمان را باید تحت پوشش و کنترل و نظارت قدرت محسوب کرد یا عزم و اراده جمعی؟ آیا فقدان تفاوت میان گفتمان و ایدئولوژی موجب نمی شود هر گفتمانی سرانجام جنبه ایدئولوژیک پیدا کند؟

**کاشی:** عزم و اراده هم همان مفهوم قدرت را دارد. ببینید یکی از مفروضات بنیادین فهم مقوله گفتمان، توجه به تحول مهمی است که مفهوم قدرت دستخوش آن شده

است. بیشتر این تصور وجود داشت که قدرت امری بیرونی و استیلاجویانه است. قدرت امری بیرونی است به این معنا که قدرت به مرجع و منبعی بیرون از اراده و خواست من و شما وابسته بود. به بیانی دقیقتر هر جامعه ای دارای مرجع قدرتی به نام حکومت است که اعمال قدرت می کند. به این ترتیب من و شما به سوژه قدرت بدل می شدیم. بر ما قدرت همواره به نحو بیرونی از سوی یک مرجع شناخته شده اعمال می شد. به این معنا قدرت استیلاجویانه است که اعمال قدرت به معنای اعمال اراده صاحب قدرت بر من و شما بوده است. اما تحولات مفهومی در قدرت، مفهوم یاد شده را دگرگون کرده است. اینک قدرت مفهومی درونی و

دکتر کاشی:

### **جنگ در واقع زمینه به پرسش گرفتن بخشی از مفاهیم دوره انقلاب و بازسازی آن با توجه به شرایط و زمینه های تازه تلقی می شود**

رضایت آمیز است. قدرت نه به واسطه اعمال اراده یک قدرت بیرونی، بلکه حاصل خواست و اراده و طرح افکندن من و شما به ویژه در عرصه جمعی است. به این معنا قدرت پیشاپیش امری رضایت آمیز است. قدرت به جای آنکه مرجعی بیرون از من و شما داشته باشد، امری منتشر است و فاقد مرجع بیرونی معین است. به همین جهت است که به جای جستجوی قدرت در سازمانها و نهادهای اجتماعی، قدرت را در مفاهیم و معانی و صورت بندیهای گفتمانی دنبال میکنیم.

**جمشیدی:** واقعاً این طور فکر می کنید؟ حال آنکه ظاهراً وقتی صحبت از عزم و اراده جمعی است، نظر به قدرتی

(1) Power

(2) Domination

(3) Institutionalize

داریم که از پایین می جوشد. اما وقتی می گوئیم گفتمان، سخنی است که نسبت و رابطه ای با قدرت دارد، نظر به قدرتی داریم که در رأس است. پس چگونه می توان از عزم و اراده جمعی همان مفهوم قدرت را استنباط کرد؟ کاشی: نه شما باید به طور جدی این دورا تفکیک کنید. ببینید، قدرت به نوعی با مفهوم خواست پیوند دارد. من می خواهم موفق شوم و برای دستیابی به موفقیت، اراده و عزم دارم. سعی می کنم بدرخشم و به این منظور عده ای را به حاشیه برانم. سعی می کنم بگویم من خیلی با سواد هستم. این، پی قدرت یا بنیاد پاور (Power) است. Power استیلا و زور و تحمیل نیست، بیرونی و فیزیکی نیست بلکه بیانگر نوعی خواست درونی و عزم و اراده و

عملی موجود در منشور مثلثی شکل گفتمان را در یک کانون واحد گرد آورد و نوعی وفاق بین طبقات مختلف مردم ایجاد کند؟ چرا شرایط پس از جنگ ما را واداشت تا به منشور جنگ از وجه عقلانی و معرفتی آن نگاه کنیم؟ آیا صرف اقناع کننده نبودن آن دو وجه دیگر - به ویژه برای طبقه روشنفکر و دانشگاهی - موجب پررنگ تر شدن وجه معرفتی یا عقلانی و پرسشگری می شود؟ و به عکس، آیا به محض ایدئولوژیک شدن یک گفتمان، وجه تحریک کنندگی آن غلبه بیشتری پیدا می کند؟ کاشی: ببینید، گفتمان در یک دوره ساخته می شود و در یک دوره رنگ و رونق بیشتری پیدا می کند و بعد بالاخره مندرس و پاره و خراب می شود و سقفش فرو می ریزد. این اتفاقات با ایدئولوژیک شدن گفتمان رخ می دهد. وقتی می گوئیم گفتمانی هست، الزاماً به این معنی نیست که زنده است. گاهی اوقات گفتمان مُرده است و ما داریم از یک مُرده حرف می زنیم. گفتمان حیات خود را در نزدیکی و نسبت و پیوند با عزم و اراده و خواست جمعی کسب می کند. هر جا این ارتباط قطع می شود و شکل ایدئولوژیک پیدا می کند و استیلا می شود، مرگ گفتمان فرا می رسد. درست مثل اینکه لوله خانه ای بترکد و ما خواه ناخواه منتظر باشیم که آرام آرام اتفاقی برای آن خانه بیفتد. درودیان: آیا همیشه گفتمان است که تبدیل به ایدئولوژی می شود؟

دکتر کاشی:

### همهٔ موارد و معانی و مفاهیمی که امکان بیشترین بسیج را دارند، در صحنهٔ جنگ خودشان را آشکارا نشان می دهند و برای بسیج عمومی و ایجاد عزم و اخلاق و روح جمعی از آنها استفاده می شود

میل است. اما وقتی بیرونی و فیزیکی و سلسله مراتبی شد، تبدیل به استیلا می شود. پس خواست و عزم خلاقانه فردی یا جمعی همان Power است. ببینید، ما در روایات مصطلح سیاسی تصور می کنیم که قدرت به معنای زور است، در صورتی که قدرت زورمندانه نیست.

جمشیدی: آقای دکتر! شما در "کتاب جادوی گفتار" اشاره کرده اید که گفتمان مثل منشوری است که سه وجه دارد و ما در این منشور گاه وجه عقلانی گفتمان و گاه وجه ترغیب کننده آن و گاه وجه ادراکی آن را مشاهده می کنیم. سؤال من این است که جنگ چگونه موفق شد هر سه وجه ادراکی عقلانی، تحریک کنندگی و حرکتی و

دکتر کاشی:

**فرایند تحولات گفتمان جنگ را به سه دوره می توان تقسیم کرد:  
در دوره اول گفتمان جنگ دیسکورسیواست و می شود از آن به  
عنوان گفتمان یاد کرد؛  
دوره دوم ایدئولوژیک است و صورت های گفتمانی آن به تدریج  
کم رنگ تر می شود، اما ایدئولوژی آن همچنان از یک زمینه  
گفتمانی بهره می برد و تغذیه می کند؛  
دوره سوم یا گفتمان بعد از جنگ، نوعی ایدئولوژی خلع شده از  
زمینه های گفتمانی است**

جنگ تا حداکثر سال های ۶۲ و ۶۳ است. از سالهای ۶۴ و ۶۵ به بعد تا آخر جنگ فضای دیگری حاکم می شود. یک الگو هم بعد از جنگ شکل می گیرد. به این ترتیب من در این بحث، فرایند تحولات گفتمان جنگ را به سه دوره تقسیم خواهم کرد.

در دوره اول واقعاً گفتمان جنگ دیسکورسیو<sup>(۱)</sup> است و می شود از آن به عنوان گفتمان یاد کرد. دوره دوم ایدئولوژیک است و صورت های گفتمانی آن به تدریج کم رنگ تر می شود. اما ایدئولوژی آن همچنان از یک زمینه گفتمانی بهره می برد و تغذیه می کند. دوره سوم یا گفتمان بعد از جنگ، نوعی ایدئولوژی خلع شده از زمینه های گفتمانی است؛ یعنی ایدئولوژی خالص و صورت کلامی وابسته به قدرت و استیلا<sup>(۲)</sup>، به گمان من می توانیم این سه دوره را از هم تفکیک کنیم و راجع به هر یک به طور مستقل صحبت کنیم.

به این معنا معتقدم گفتمان جنگ تا جایی که به سه ساله اول جنگ مربوط میشود، مهم ترین دوره ای است که به دلایل مختلف باید محل توجه قرار بگیرد. دوره اول به نظر من، بنیاد<sup>(۳)</sup> است. بنیاد جایی است که یک اتفاق حقیقی رخ داده، یعنی دشمنی آمده و بخشی از سرزمین ما را اشغال کرده است. این اشغال آنقدر جدی بود که علیرغم تنازعاتی که اول انقلاب در ایران وجود داشت، هیچ کس نمی توانست کنار صدام بایستد و به دیگران بگوید ن جنگید و مقاومت نکنید. یعنی گرایشهای

کاشی: بله، یعنی گفتمان نوعی انرژی دارد که ایدئولوژی بر آن سدمی زند.

**درویدیان:** و وقتی گفتمان تبدیل به ایدئولوژی شد، در واقع مرگ گفتمان آغاز می شود.

**کاشی:** بله، مرگ آن آغاز می شود چون ایدئولوژی از انرژی موجود در گفتمان استفاده می کند.

**درویدیان:** آیا این امکان هست که یک گفتمان تبدیل به ایدئولوژی نشود؟

**کاشی:** ببینید، گفتمان باید تبدیل به ایدئولوژی شود، برای این که نظامهای قدرت به منظور دامن زدن به استیلا باید از گفتمان تغذیه کنند.

**درویدیان:** آیا این روند قابل بازگشت است؟ یعنی اگر ما بخواهیم گفتمانی را نجات دهیم باید آن را از حالت ایدئولوژیک خارج کنیم و به منشأ اولیه اش بازگردانیم؟  
**کاشی:** معمولاً این اتفاق می افتد. من فکر می کنم بحثی که در مورد مفهوم کردیم به عنوان یک تعریف مقدماتی اولیه برای ورود به بحث کافی باشد. حال اگر در حین بحث ضرورتی حس کردیم دوباره به مفاهیم بر می گردیم. اگر اجازه دهید به بحث محوری خود، یعنی گفتمان جنگ بپردازیم.

ببینید، من در کارهای بعدی خود - مثل "شکاف نسلی" - از دو پدیده جنگ و انقلاب به عنوان دو تجربه گرم یاد کرده ام و به تفاوت آنها، با تجربه های سرد پرداخته ام. کشش گفتمان جنگ به یک معنا از ابتدای

(1) Discursive  
(2) Domination  
(3) base

انقلاب، احتمال مردن وجود داشت و کاملاً هم جدی بود، ولی واقعاً جنبه شعاعی<sup>(۱)</sup> داشت. یعنی خیلی عینی و واقعی نبود و تازه وقتی چهار نفر به وسیله گلوله کشته می شدند و روی دست ها حمل می شدند، احساسات و عواطف عمومی بیشتر برانگیخته می شد. اما جنگ این طور نبود. در جنگ بنا بر این بود که ما بمیریم، یعنی مرگ خیلی جدی بود. در واقع فرض محتمل در جنگ مرگ بود نه حیات و حیات در فضای جنگ شناس زیادی نداشت. علاوه بر آن، در جنگ قرار بود شما طرف مقابل را بکشید، ولی در انقلاب بنا نبود کسی را بکشید. بنابراین میدان تجربه به لحاظ انسانی، در انقلاب و جنگ دو میدان کاملاً متفاوت است. گفتمانی که در جریان انقلاب پرورده شده بود در همین فضاهای شعاعی معنا پیدا می کرد. کسی کشته می شد و احساسات میلیونها نفر برانگیخته می شد. مرگ یک استثنا و بهانه ای برای شعله ور شدن احساسات جمعی بود اما جنگ اصلاً اینطور نبود. مفاهیم جمعی بسیج کننده در انقلاب خیلی راحت تر شکل می گرفت؛ یعنی شما با یک خطابه عمومی می توانستید یک جمع را بسیج کنید اما در جنگ ماجرا متفاوت بود. من بودم و رویارویی جدی با مرگ و اینکه باید دیگری را می کشتم. اینها تجارب فوق العاده پیچیده انسانی است. وقتی بچه های دوره انقلاب به عنوان بازیگران اصلی وارد صحنه جنگ شدند، جنگ فضایی پارادوکسیکال و متعارض ایجاد کرد.

در دوره اول، نیروهای عمل کننده در صحنه جنگ موازیت انقلاب بودند و از انرژی و گفتار انقلاب بهره می بردند. ضرورت پیوند میان ایدئولوژی انقلاب و صحنه جنگ، میدان دهنده به مباحث عقلانی و اقناعی در دوره اول است. در این دوره جوانب اقناعی و ادراکی فوریت و اهمیت فوق العاده دارد. برای این نیروها، همیشه جنگ مسبوق به یک تحلیل است. یعنی هم جوانب اقناعی و هم ضرورت های عقلانی توأمان برای جنگ شکل می گیرد. جنگ، اتفاقی بود که افتاده بود و باید این اتفاق را از طریق عزم جمعی حل می کردیم. اما در باب چگونگی حل آن، اختلاف نظر وجود داشت و باید علاوه بر ضرورت های عقلانی، اقناع هم صورت می گرفت و طبیعتاً در بحث های اقناعی، تنازعات

محمد درودیان:

**در پاسخ به اینکه چرا بسیج در جنگ شکل گرفت و چرا گفتمان جنگ آنقدر هیجان انگیز بود که همه اختلافات سیاسی ما را به حاشیه راند باید گفت**

**به این دلیل که جنگ هویت بر گرفته از انقلاب و موجودیت سیاسی جدید متأثر از انقلاب و به طور کل آنچه را که از انقلاب به دست آمده بود، به چالش گرفت**

مختلف علی الاصول ناچار بودند خواسته یا ناخواسته تصریح کنند که مقابل صدام می ایستند و حاضرند در این امر مشارکت کنند و این کار، ضروری و جزو وظایف آنهاست. من به این دلایل از سه منظر توجه می کنم:

(۱) از یک منظر، جنگ یک تجربه گرم یا یک پدیده عمیق انسانی است؛

(۲) از منظری دیگر، جنگ به عنوان یک تجربه گرم، پدیدار کننده عمیق ترین ذخایر معنایی و فرهنگی است که برای بسیج وجدان جمعی به کار گرفته می شود و

(۳) منظر سوم جنگ از بنیادی ترین دوره های ایران بعد از انقلاب برای مسلط کردن یا اولویت بخشیدن به روایت خاصی از ایدئولوژی یا گفتمان انقلاب است و به تعبیر دیگر، حلقه واسطی برای مبدل کردن گفتمان انقلاب به ایدئولوژی انقلاب است. یعنی ضمن اینکه خودش صورت گفتمانی دارد، در سطح دیگر، نقش حلقه ای برای ایدئولوژیک شدن گفتمانی دیگر است. به نظر من در این سه سطح می توانیم از دوره اول حرف بزنیم.

از نظر ملاحظه نخست، جنگ یک صحنه عینی است و این صحنه عینی، صحنه ای عمیق و انسانی است به خاطر این که جنگ صحنه رویارویی جدی با مرگ است. ببینید، شما در انقلاب قرار نبود کسی را بکشید. ما در انقلاب مثل آدمهای از جان گذشته مظلوم و پاکباخته ای بودیم که به خیابان آمده بودیم تا گلوله بخوریم ولی قرار نبود کسی را بکشیم. اگر چه در صحنه

(1) Ritualistic



فکری شکل می‌گیرد. این همان بخشی از ایدئولوژی انقلاب است که دچار بحران می‌شود و عرض من متوجه همین جاست. برای اینکه آن سخن بسیج‌کننده گفتمانی دوره انقلاب بایک تجربه تازه مواجه می‌شود و در این تجربه تازه انسانی، ماجرا چیز دیگری می‌شود. در تجربه انقلاب همه ما یکرنگ بودیم، هر یک از ما قطره‌ای در اقیانوس بودیم که برای تأمین یک هدف جمعی تلاش می‌کردیم؛ اما در جنگ هر کس باید به عنوان تجربه فردی با مرگ خود و تجربه کشتن دیگری مواجه می‌شد. جنگ در واقع زمینه به پرسش گرفتن بخشی از مفاهیم دوره انقلاب و بازسازی آن با توجه به شرایط و زمینه‌های تازه تلقی می‌شود.

بزرگترین جفایی که به رخداد جنگ در ایران شده این است که به دلیل پیامدهای دوره سوم، غنای دوره نخست دست نخورده و ناخوانده باقی مانده است. در یک درک کلیشه‌ای، رزمندگان همواره عارف و مقدس و سالک معرفی شده‌اند. فهم ما از آنچه که آن روزها اتفاق افتاده، کاملاً سطحی و بی‌پایه است. ولی بنده تصور می‌کنم پژوهش‌ها به خصوص پژوهش‌های کیفی بتوانند نشان دهند که مسئله خیلی عمیق‌تر از اینهاست. گفتمان انقلاب به همان اندازه که عمومی بوده و به راحتی بسیج می‌کرده، سطحی بوده است. برای اینکه شما با دو تا شعار، ملت را به خیابان می‌آوردید. بدیهی است این حرکت عمقی ندارد. اما در جنگ این جریان عمق پیدا می‌کند برای این که ملت با یک صحنه

دکتر کاشی:

**از دوره دوم تقسیم‌بندی گفتمان جنگ به بعد،**

**صورت‌بندی گفتمان جنگ به تدریج**

**تغییر می‌یابد؛**

**صورت‌های ادراکی آن کم می‌شود و**

**صورت‌های عاطفی آن پررنگ می‌شود و به**

**مفهوم واقعی، تبلیغ و بمباران تبلیغاتی در**

**کانون آن جای می‌گیرد**

عینی به نام جنگ مواجه است. می‌دانید که بعد از جنگ جهانی دوم حجم عظیمی از رمان و فلسفه و ادبیات جدید در اروپا شکل گرفت. این امر به این دلیل بود که آنها با لایه‌های عمیق انسانی جنگ مواجه شدند. کسی نمی‌گفت یک جا بایستید و شخصیت‌ها را طوری پیروانید که گویی همه آنها افرادی مقدس بوده‌اند. در آنجا بحث از چنگال صُلب ایدئولوژیک بیرون آمده است. این است که جنگ جهانی دوم مبدأ چرخش کل مفاهیم فلسفی و ادبی اروپا می‌شود. ولی در اینجا این بحث را در جعبه گذاشته‌اند یا به طور کل آن را نادیده گرفته‌اند. حتی کسانی که طرفدار آن هستند - چون متن این چنینی را یک بار بیشتر نمی‌شود خواند!

**درودیان:** چون در واقع فقط یک جور خوانده میشود.

**کاشی:** بله، اصلاً باید یک جور آن را خواند و چیزی که باید یک جور خوانده شود یک بار بیشتر نمی‌شود آن را خواند. ولی حقیقت این است که لایه بنیادی، لایه عمیقی است و ما هیچ وقت متعرض آن نمی‌شویم. در آنجا فهم ایدئولوژیک ما - که میراث دوره انقلاب است - ضمن این که باز تولید می‌شود، همزمان دچار شکستگی و بحران هم می‌شود. تجربه جنگ برای نسل اول انقلاب تجربه ویژه‌ای از بازسازی و بازآفرینی و فهم مفاهیمی بود که در جریان انقلاب، آنها را بسیج کرده بود. این لایه اول خود مساله‌ای است که می‌توانیم درباره آن گفتگو کنیم.

اما از منظر ملاحظه دوم نیز باید به دوره نخست نگریست. ببینید، تمام آن مفاهیم و اسطوره‌ها و مبانی و معانی برگرفته از فرهنگ دینی که از دهه بیست در ایران مُدام بارور شده بود، در جریان انقلاب به اوج خود رسید و برای بسیج گرمترین و فراگیرترین تجربه‌ها و گرفتن نهایی‌ترین انتخاب جمعی که مرگ و جنگ بود، به کار گرفته شد، در واقع موارث فرهنگی ما در صحنه جنگ بسیج شد. یکی از صاحب‌نظران راجع به انقلاب می‌گوید: انقلاب عربانی جوامع است. یعنی زمانی که انقلاب می‌شود، انگار جامعه لباسش را در می‌آورد و اجازه می‌دهد همه چیز آن آشکارا دیده شود. در لایه دوم یا دوره گفتمانی<sup>(1)</sup> همه موارث و معانی و مفاهیمی که امکان بیشترین بسیج را دارند، در صحنه جنگ،

(1) Discursive

دکتر کاشی:

**جنگ از بنیادی ترین دوره‌های ایران بعد از**

**انقلاب برای مسلط کردن یا اولویت**

**بخشیدن به روایت خاصی از ایدئولوژی یا**

**گفتمان انقلاب است و به تعبیر دیگر، حلقه**

**واسطی برای مبدل کردن گفتمان انقلاب به**

**ایدئولوژی انقلاب است**

نمی‌توانیم برویم. پیامد این ناتوانی هم باز تولید نشدن گفتمان جنگ بود. چون گفتمان نسبت خاصی با تجربه زنده دارد. اگر ما می‌توانستیم برویم، این گفتمان خواه ناخواه باز تولید می‌شد. اما درست پس از آشکار شدن ناتوانی ما در گرفتن شهرهای عراق، به تدریج این زمزمه‌ها شنیده شد که، حالا که خرمشهر را گرفته ایم دیگر با بیگانه چکار داریم. ترویج این سخن برای ما نشانه باز تولید نشدن گفتمان محسوب می‌شود. ناسیونالیسم و روح ملی یکی از مشخصات دنیای جدید است. اگر ما می‌توانستیم عراق را اشغال کنیم، این کار را می‌کردیم و مطمئناً شتاب گفتمانی شدن ده برابر بالاتر می‌رفت. ولی وقتی وارد عمل شدیم و دیدیم نمی‌توانیم جلوتر برویم، به تدریج تشکیک‌ها حاصل شد و این پرسش‌ها شکل گرفت که اصلاً این کار چه معنایی دارد؟ اصلاً به ما چه که شهرهای عراق را بگیریم؟ ما با صدام چکار داریم؟ ما که خاک خودمان را گرفتیم! ببینید، جنگ به تدریج دارد معنایش را از دست می‌دهد و به همین دلیل قدرت بسیج‌کنندگی اش کاهش پیدا می‌کند. همان نظام سیاسی که روزی از فرط از دیاد نیروهای داوطلب ناچار بود آنها را تصفیه کند و از بین آنها کسانی را انتخاب کند و به جبهه بفرستد، دیگر نیرویی در صحنه در اختیار ندارد یا تعداد آن نیروها خیلی کم است و این نشان می‌دهد که قدرت بسیج‌کنندگی اش کم شده است.

**درویدیان:** شما حیات گفتمان را در همان قدرت

خودشان را آشکارا نشان می‌دهند که برای بسیج عمومی و ایجاد عزم و اخلاق و روح جمعی از آنها استفاده می‌شود. این موارد در صحنه تجربه‌های گرم به دست می‌آیند و جنگ یکی از آن صحنه‌هاست. این لایه دوم از حیات تحلیل گفتمان جنگ بسیار حائز اهمیت است.

اما از منظر سومین ملاحظه نیز دوره نخست حائز اهمیت است. در این دوره رنگ دینی گفتمان جنگ نسبت به گفتمان انقلاب شدیدتر است. به همین دلیل، این لایه، حلقه اتصال گفتمان انقلاب به ایدئولوژی انقلاب است و گفتمان را - به مثابه امری عمومی - به سخنی که با یک نظم مسلط سیاسی ارتباط دارد، بدل می‌کند.

پس از این سه لایه، دوره دوم شروع می‌شود که نقطه آغاز آن هم سالهای ۶۴ یا ۶۵ به بعد است.

**درویدیان:** از کجای فرماید که دوره دوم از سال ۶۴ و ۶۵ شروع می‌شود؟ چون دوره اول شکل‌گیری است. و بالاخره باید بپذیریم که از نقطه‌ای آغاز شده است. اما دوره دوم برای ما مهم‌تر است چون اگر بنا به گفته نهضت آزادی، ماهیت جنگ از سال ۶۱ به بعد به دلیل ادامه جنگ پس از فتح خرمشهر، تغییر کرده باشد، برای من مهم است که بدانم آیا شما هم متأثر از همین ملاحظات این تقسیم‌بندی را می‌فرمایید یا موارد دیگری مد نظر تان است؟

**کاشی:** نه من مبنای دیگر را اختیار کرده‌ام. ببینید، عراق تقریباً در سال ۶۱ از ایران بیرون رفت، ولی از خود، زمینه‌ای در ذهن جامعه ایرانی باقی گذاشت که جدی گرفته می‌شد و آن زمینه این بود که دشمنی آمده، ماتوی سرش زدیم و از ما شکست خورده و حالا نوبت ماست که تا بغداد پیش برویم. یکی از اساتید دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، بدون هیچ انگیزه دینی و صرفاً با انگیزه‌های ناسیونالیستی در کیهان یا اطلاعات مطلبی نوشت مبنی بر اینکه، باید برویم و بصره را کاملاً بگیریم و تعدادی از ایرانیان را در آنجا سکونت دهیم. یعنی تا این حد حس ناسیونالیستی عده زیادی برانگیخته شده بود. اساس این حس، همان ادعایی بود که فرماندهان جنگ بعد از فتح خرمشهر کردند و گفتند حالا که نشان دادیم می‌توانیم برویم، بهتر است این کار را بکنیم. ولی از سالهای ۶۳ و ۶۴ به بعد معلوم شد که

دکتر کاشی:

**بزرگترین جفایی که به رخداد جنگ در ایران**

**شده این است که به دلیل پیامدهای دوره**

**سوم، غنای دوره نخست دست نخورده و**

**ناخوانده باقی مانده است؛**

**در یک درک کلیشه‌ای، رزمندگان همواره**

**عارف و مقدس و سالک معرفی شده‌اند**

**و فهم ما از آنچه که آن روزها اتفاق افتاده،**

**کاملاً سطحی و بی پایه است**

۶۵ روزی در فاو از یکی از افراد شناخته شده پرسیدم بالاخره این جنگ به کجا می‌خواهد برسد؟ ظاهراً نمی‌شود جلو رفت. ما تا کی می‌توانیم تلفات بدهیم؟ ایشان گفت: ببینید، طول مرزهای ما با عراق ۱۲۰۰ کیلومتر است. فرض کنید خداوند عبادتگاه خود را ۱۲۰۰ کیلومتر گسترش داده است. ما آمده‌ایم خداوند را عبادت کنیم. در این دوره چنین تلقی می‌شود که جنگ فرصتی است که مؤمنان به جبهه‌ها بیایند و عبادت کنند. در واقع در این دوره جنبه‌های کارکردی<sup>(۱)</sup> سخن برای ایجاد عزم معنی‌دار جمعی، از جا کنده و به امر انتزاعی دیگری تبدیل می‌شود که همان عبادت خداوند است. مصداق این وضعیت را شما در شعارهای جنگ هم مشاهده می‌کنید. در این دوره گفته می‌شود که شهادت، دری است به بهشت که خداوند به روی افراد می‌گشاید و به همین دلیل رزمندگان ما آرزو می‌کردند که خداوند این درها را نبندد. ببینید، در اینجا چون دلتهای دیگر جنگ، کاربردها و کارکردهای خود را از دست داده، صورت انتزاعی تری پیدا می‌کند که در این صورت انتزاعی، هدف از جنگ عبادت خداوند است و کارکرد آن یک کارکرد عبادی است. در حالی که در دوره اول، عبادت خداوند - که امری انتزاعی است - بایک کارکرد عینی جمع شده بود. ولی در دوره دوم این کارکرد عینی صرفاً جنبه عاطفی پیدا می‌کند. اما همچنان جنگی هست و آن تجربه ملموس وجود دارد و وقتی در میدانهای جنگ با عاطفه در آمیخته می‌شود، باز هم قادر است انرژی بیافریند. این دوره دوم جنگ است.

**دروریان:** این دوره تا پایان جنگ ادامه دارد؟ و آیا در این دوره، دیگر گفتمان جنگ قادر به باز تولید و بازگشت به مفاهیم اولیه اش نیست؟

**کاشی:** در مقایسه با قدرت دوره نخست، چنان تواناییهایی ندارد. اما همانطور که گفتم دوره دوم همچنان بر موارث دوره نخست متکی است و بهره‌هایی از آن دارد.

**دروریان:** اما در پایان جنگ، عراق با تجاوز مجدد و پیشروی به سمت خاک ایران، بار دیگر حوادث ابتدای جنگ را تداعی کرد.

**کاشی:** آن دوره چند روزه به قدری کوتاه بود که نمی‌توانیم برای آن صورتهای گفتمانی قائل شویم.

بسیج‌کنندگی و اقناع‌کنندگی آن می‌بینید؟  
**کاشی:** دقیقاً همین طور است. اتفاق دیگری که می‌افتد این است که نسل دیگری به میدان می‌آید. من در جایی نسل‌ها را طبقه‌بندی کرده‌ام به نسل قبل از انقلاب، نسل انقلاب و جنگ، نسل جنگ و نسل بعد از جنگ. نسل جنگ، نسلی است که در زمان انقلاب فرضاً چهارده سالش بوده و نمی‌توانسته بازیگر انقلاب باشد، ولی چهار سال بعد بازیگر فعال جنگ می‌شود. به هر حال این نسل هم سرانجام به میدان می‌آید و رهبران جنگ که باید جنگ را مدیریت کنند، خود را با این نسل مواجه می‌بینند. اقناع کردن این نسل - با توجه به اینکه جنگ دیگر صورت استیلابی پیدا کرده - قدری مشکل است. نسل جدید می‌خواهد تجربه زنده‌اش را با جنگ به بوته آزمایش در آورد ولی از سوی دیگر سابقه و تجربه پشت سرگذاری انقلاب را ندارد (البته من در این مورد تحقیق نکرده‌ام. فقط دارم یک دوره‌بندی اجمالی می‌کنم، ولی واقعاً این بحث ارزش تحقیق دارد). از دوره دوم به بعد صورت‌بندی گفتمان جنگ به تدریج تغییر می‌یابد. صورت‌های ادراکی آن کم می‌شود و صورت‌های عاطفی آن پررنگ می‌شود و به مفهوم واقعی، تبلیغ و مباران تبلیغاتی در کانون آن جای می‌گیرد به همین دلیل مشاهده می‌کنیم که جان‌مایه این گفتمان فقط برانگیختن عواطف است و نوحه‌سرایی و دعای کمیل و دعای ندبه، عامل بسیج آن می‌شود. یادم هست در سال

(1) Function

مقابل همین تصویر سطحی است. حتی همین مقاومت نیز سطحی است. چون بیانگر نزاع در باب یک صورت ایدئولوژیک شده سطحی از یک تجربه عمیق است. اینجاست که ما با دوره ای مواجه می شویم که قدرت در برابر یک تجربه ای که به لحاظ انسانی و فرهنگی و تاریخی بسیار قابل مطالعه و عمیق است، تنها اقدامی که می کنند این است که آن را در یک قاب سطحی قرار می دهند و به دیوار می چسبانند و با اعمال زور<sup>(۱)</sup> و فشار می خواهد آن را تحمیل کند. غافل از اینکه این کار موجب می شود جامعه نیز جنگ را به سادگی کنار بگذارد.

**جمشیدی:** دوره دوم در سه دوره گفتمانی که گفتید، دوره تغییرات بطئی، تدریجی و ناآشکاری است که گفتمان جنگ را تغییر شکل می دهد تا سرانجام به ایدئولوژی تبدیل شود. اما در جریان این تبدیل، گفتمان جنگ به گفتمان توسعه تغییر شکل می دهد. گفتمانی به گفتمان دیگر تبدیل می شود و به همین دلیل ما در هر دوره به هر حال با یک گفتمان روبه رو هستیم. اما شما می فرمایید گفتمان به ایدئولوژی تبدیل می شود. چرا به جای ایدئولوژی شدن، در نظر نگیریم که تجربه زنده توسعه و سازندگی که فراروی گفتمان جنگ قرار داشته، آن گفتمان را به گفتمان توسعه بدل نکرده است؟

**کاشی:** جانشینی گفتمان توسعه به جای گفتمان جنگ، مقوله جداگانه ای است. ببینید، همزمان با اواخر دوره جنگ، نسل جدیدی رشد می کند که سرباز خیلی فعالی

محمد درودیان:

**به نظر می رسد،**

**اگر جنگ توانست گفتمان انقلاب را**

**تغییر دهد، به این دلیل است که**

**جنس آنچه عملاً در جنگ اتفاق افتاد**

**با آنچه در انقلاب شاهدش بودیم،**

**متفاوت بود**

دوره سوم یا دوره بعد از جنگ، دوره ای است که میدان آن تجربه، دیگر به طور عینی وجود ندارد و ما کاملاً با صورت ایدئولوژیک شده گفتمان جنگ مواجه هستیم. صورت ایدئولوژیک شده، صورتی از سخن است که به کلی می خواهد از مشخصات زمانی-مکانی خود کنده شود و به یک صورت زمانی و مکانی دیگر حمل شود. مثل میراثی که می خواهد برای کار دیگری هزینه شود. به همین خاطر است که تفسیر جنگ و بازنمایی و تصویرسازی از آن، کاملاً رسمی می شود. این را شاید بیشتر از همه کسانی که در جبهه و جنگ بوده اند، بدانند در جبهه هر خطای اخلاقی امکان داشت اتفاق بیفتد، چون میدان، میدان انسانی بود و بازیگران آن انسان ها بودند و انسان، جایز الخطاست. قرار نبود مثل پیامبران معصوم باشند. ولی آنچه در تلویزیون توسط شهید آوینی از جبهه ها بازنمایی می شد، با آن نورپردازی زمین و شات هایی که از صحنه می گرفت، همه چیز در یک فضای کاملاً محو قرار داشت، اینطور به بیننده القا می کرد که رزمندگان عده ای عارف هستند و در جبهه ها یکسره معانی عارفانه جریان دارد. ببینید جنگ به گونه ای تصویر شده و در قاب قرار گرفته میشد که گویی کاملاً از صورت عینی و وابستگی اش به یک مکان و زمان و تجربه خاص کنده شده است و این هم به این دلیل است که می خواهند از آن یک میراث بسازند. ببینید، من در آن سه لایه ای که قبلاً به آن اشاره کردم، عرض کردم که لایه سوم در هر یک از سه مقطع، جنبه فرهنگی دارد. در کتاب "جادوی گفتار" هم به این موضوع اشاره کرده ام. دوره سوم، دوره ای است که گروهی می خواهند شهرها را به لباس جبهه های جنگ در آورند؛ شهرهایی که میدان یک بازی دیگر است. این است که گفتمان جنگ به طور کلی به ایدئولوژی یا الگویی برای توزیع ارزش ها و معیاری برای تمایز گذاری یک گروه خاص اجتماعی بدل می شود و همین تبدیل شدن گفتمان جنگ به ایدئولوژی است که مقاومت بر می انگیزد. بنابراین من با این جمله عرضم را خاتمه می دهم که در دوره سوم ما با این واقعیت مواجه می شویم که یک تجربه گرم و زنده و عمیق در یک صورت خیلی سطحی قاب گرفته می شود. بنابراین مقاومتی که برانگیخته می شود، مقاومت در

(1) Force

برای جبهه هان نیست. فرق ما با صدام حسین این است که وقتی صدام جنگ را اداره می کرد در بغداد تمام آثار جنگ آشکار بود، ولی خبرنگاران خارجی وقتی که به ایران می آمدند، می گفتند در تهران پول نفت آنقدر زیاد است که طبقات متوسط شهری دارند خوب می خورند. یعنی برای این که صدای مردم در نیاید و نگویند چرا اینقدر جنگ را ادامه می دهید، کاری کرده اند که حتی وضع طبقه متوسط شهری هم خوب است و هیچ اثری از جنگ در تهران نیست. اما این وسط، نسل جدیدی رشد می کند که اواخر جنگ، سنش به ۱۶-۱۷ سال می رسد، صحنه جنگ هم برایش خیلی گرم و فعال نیست و میدان جنگ برای او خیلی جاذبه ندارد. اینها خواسته های

نداف:

**آقای دکتر! سوآلی که من دارم این است که آیا مطابق صورت بندی گفتمانی که حضرت عالی به آن اشاره کردید، سطح تحلیل می تواند از سطح ملی به سطح منطقه ای و حتی جهانی امتداد پیدا کند یا این که نگاه جناب عالی در این تقسیم بندی و طبقه بندی، صرفاً به سطح ملی معطوف است؟**

جدیدی دارند و شادی و نشاط و فضای باز فرهنگی - مدنی می خواهند. این یک بنیان<sup>(۱)</sup> جدید و یک گفتمان جدید است که دارد شکل می گیرد و بازیگران و سخنوران و تئوریسین ها و روشنفکران خاص خودش را دارد. من در کتاب جادوی گفتار هم راجع به این موضوع بحث کرده ام که در حین جنگ گفتمانی شکل می گیرد و متولیان آن دارد که متوجه این رشد هم هستند. همچنین راجع به تضاد شهر و جنگ هم صحبت کرده ام. به یاد دارم شهید رضوی که در جهاد سازندگی بود می گفت: «نیروها دو قسم هستند، کمی و کیفی. کمی ها به اینجا می آیند و دانه دانه کم می شوند و کیفی ها در

خیابان های تهران کیف دستشان می گیرند و کیف می کنند.» ببینید، این سخنی است که تعارض بین شهر و جنگ را نشان می دهد. در واقع او دارد برای آنها پالس<sup>(۲)</sup> می فرستد که اگر جنگ تمام شود، می آیم و آنجا را درست می کنم و نمی گذارم همینطور بماند. این یک میدان گفتمان جدید است، به محض اینکه جنگ تمام می شود آقای هاشمی رفسنجانی به این میدان گفتمانی منتقل می شود و خودش را کنار می کشد.

**جمشیدی:** آقای دکتر! قدرت در پشت کدامیک از گفتمان توسعه و گفتمان پس از جنگ قرار دارد؟ آیا قدرت به طور همزمان هر دو را هدایت می کند؟

**کاشی:** ببینید، قدرت مسلط در اینجا یک قدرت متمرکز و یک شاخه نیست. این قدرت خودش پاره هایی دارد.

**درو دیان:** در واقع قدرت، توزیع شده است.

**کاشی:** یعنی تنازعاتی در درون میدان رسمی Polity به وجود می آید. یکسری می خواهند به میراث جنگ تکیه کنند و یکسری مثل آقای هاشمی با پروکراتهای شهری و تکنوکرات ها می خواهند سوار همین میدان جدیدی شوند که در شهرها جریان دارد و این تنازع در میدان قدرت رسمی اتفاق می افتد. این قدرتها هر دو از نوع قدرت مسلط<sup>(۳)</sup> هستند، ولی این قدرت مسلط تک شاخه نیست و در آن تنازعاتی هست.

**درو دیان:** ببخشید، اگر موافق باشید از همان تقسیم بندی شما شروع کنیم تا به بحث بعد از جنگ برسیم. خوب، بعد از فتح خرمشهر بحث هایی مطرح بوده است. در واقع هر گفتمانی اقتضای عملی را دارد و هر عملی، گفتمان خودش را تولید می کند. اگر این نسبت را قائل باشیم به نتایجی می رسیم. این که ما یک روز می رویم و دشمن را منهدم می کنیم و بعد به قول شما چون قدرت رفتن را در خود می بینیم تصمیم می گیریم این کار را بکنیم، کاذب و تصنعی نیست، این یک واقعیت است. آن روزی هم که متوجه می شویم نمی توانیم برویم و می گوئیم مثل اینکه نمی شود رفت، آن هم واقعی است. ما از درون به این ادراک می رسیم که نمی شود رفت. اصلاً ماجرای مک فارلین به لحاظ سیاسی از درون همین تصور به وجود آمد که نمی شود رفت. من در حین مطالعه متوجه شدم که یکی از

(1) Base

(2) Pulse

(3) Domination

خواندم به نام جنگ پست مدرن. وی در این کتاب، جنگ پست مدرن را تجزیه و تحلیل کرده است. بخشی از این کتاب به گفتمان جنگ می پردازد. و یکی از شاخص ها و ارکان اصلی جنگ، را دشمن می داند شاخص های دیگری که درباره دشمن، نویسنده این کتاب ارائه کرده، یک نکته را به ذهن من می آورد، مبنی بر اینکه چرخش زبانی همواره در یک متن انجام می شود، ضمن این که یک فرامتن یا فراقاعده نیز داریم که اصول آن بر چرخش های زبانی مختلف تأثیر می گذارد. تقسیم بندی که حضرت عالی ذکر کردید شاید به نوعی به بحث های چرخشهای زبانی مختلفی که در فراقاعده و فرامتن علیرضا فرشیچی:

**به نظر من شاید بهتر باشد، از سه مقطع گفتمانی**

**جنگ صحبت کنیم تا این که بگوییم گفتمان**

**جنگ در مرحله اول گفتمانی بوده و بعد رنگ**

**باخته و به ایدئولوژی نزدیک شده و سرانجام به**

**ایدئولوژی صرف تبدیل شده است.**

**لذا پیشنهاد می کنم سه مرحله**

**برای گفتمان جنگ قائل شویم:**

**گفتمان پیش از جنگ، گفتمان جنگ و گفتمان**

**پس از جنگ**

جنگ صورت می گیرد، بپردازد. شنیدن این نکته از نظر من خیلی تازه و بدیع است که هشت سال جنگ، به سه گفتمان تقسیم می شود که بعد از دوره اول، گفتمان به تدریج رنگ می بازد و به سمت ایدئولوژی شدن پیش می رود. در حالی که جنگ تمام نشده و هنوز گفتمان جنگ به عنوان یک متن اصلی، حاکم و برقرار است. هنوز کسانی با دیالوگ، با عمل و با پیام خودشان به عنوان یک جمعیت کنش گر در متن جنگ حاضرند و در چهارچوب گفتمان جنگ گفتگو می کنند. پس به نظر من شاید بهتر باشد، از سه مقطع گفتمانی جنگ صحبت کنیم این اصطلاح دقیقتر است تا این که بگوییم گفتمان جنگ در مرحله اول واقعاً گفتمانی بوده و بعد رنگ

تفاوت های دوره های پیروزی و دوره های رکود در جنگ بازگشت به همین اندیشه های دینی است. مثلاً دیدن امام زمان (عج) یا خواب امام زمان را دیدن، در دوره های رکود و ناکامی اتفاق می افتد. خاطره گوئی و مسائلی از این قبیل، بعد از فتح خرمشهر رواج می یابد. یعنی درست وقتی جنگ متوقف شد ما به این دوره منتقل شدیم. حالا اگر این نسبتها را قبول داشته باشیم می توانیم از این بحث نتیجه گیری کنیم. ببینید، ما بعد از فتح خرمشهر به لحاظ سیاسی این امکان را داشتیم که جنگ را تمام کنیم، ولی اگر تمام نشد حتماً دلایل و منطقی داشته است. اگر این انرژی منجر به این امر نمی شد حتماً اتفاق دیگری می افتاد. یعنی چنانچه این گفتمان و این انرژی که برای نوعی عمل بود و اقتضای یک چیز را داشت، منجر به این امر نمی شد، حتماً اتفاق دیگری می افتاد. به نظر می رسد اینجا یک امر طبیعی اتفاق افتاده باشد. مگر شما جنگ را در نسبت با انقلاب تعریف نمی کنید؟ و نمی گوید وقتی جنگ شد، گفتمان انقلاب تغییر کرد؟ حالا سؤال این است که چرا جنگ گفتمان انقلاب را تغییر داد؟ پاسخ من این است که چون عمل و جنس آنچه اتفاق افتاد با انقلاب متفاوت بود. ولی بعد از فتح خرمشهر ما به منشأ عملی بر می گردیم که نقطه آغاز موجودیت آن عمل بوده است. از این منظر در پاسخ به اینکه چرا بسیج شد چرا گفتمان جنگ آنقدر هیجان انگیز بود که همه اختلافات سیاسی ما را به حاشیه راند باید گفت به این دلیل که جنگ هویت برگرفته از انقلاب و موجودیت سیاسی جدید متأثر از انقلاب و به طور کل آنچه از انقلاب به دست آمده بود، را به چالش گرفت. پس دفاع اولیه ما در جنگ، دفاع از یک انقلاب بوده است. ما دشمنی را شکست دادیم که به انقلاب ما حمله کرده بود و خیلی طبیعی بود که به منشأ و منبع اولیه چیزی که داشتیم برگردیم. یعنی اینگونه فکر کنی که حالا که آمده ایم می توانیم به سقوط صدام و توسعه انقلاب فکر کنیم، این به نظر شما طبیعی نیست؟

**کاشی:** بله، طبیعی است. من هم می گویم وقایع سالهای ۶۳ و ۶۴ را باید خیلی طبیعی ببینیم، ولی از آن به بعد جریان امور قدری تصنعی می شود.

**فرشیچی:** من یک رساله دکتری را از کریس هیلز گری

باخته و به ایدئولوژی نزدیک شده و سرانجام به ایدئولوژی صرف تبدیل شده است. نظر شما راجع به این موضوع چیست؟ آیا بهتر نیست سه مرحله برای گفتمان جنگ قائل شویم: گفتمان پیش از جنگ، گفتمان جنگ، گفتمان پس از جنگ. همانطور که خانم جمشیدی هم اشاره کردند وقتی شما از جنگ خارج می شوید و صحنه عوض می شود، خود به خود زمینه های تبادل پیام و گویش تغییر می یابد و محیط به شما چیز دیگری را تحمیل می کند. در اینجا دیگر دشمنی که رکن اصلی گفتمان جنگ است به شکل سابق وجود ندارد.

**کاشی:** ببینید، رابطه گفتمان با فرامتن یک رابطه متقابل است. اگر ما گفتمان را تابع یک سوئیچ فرامتن بدانیم، به همان مفهوم ابزارای زبان نزول می کنیم. ما حتی الآن هم واقعیات را با نامی گذاری ها، طبقه بندی ها و اولویت بندی های جنگ می بینیم. وقتی آقای محسن رضایی می گوید من دیگر نمی خواهم فرمانده جنگ شوم و لباس رزم رادرمی آورد و لباس شخصی می پوشد و می گوید: حالا می خواهیم سنگر به سنگر عرصه فرهنگ را فتح کنیم. یا وقتی آقای سعید حجاریان در جبهه دوم خرداد از سنگر این طرف، سنگر آن طرف و مراسلات ارتباطی صحبت می کند، شما متوجه می شوید که معادله دارد معکوس می شود؛ یعنی امر واقعی<sup>(۱)</sup> یا امر فرامتن بر مبنای متن خوانده می شود. عرض من همین است که چگونه امر گفتمانی صورت بندی های نگاه ما را به امر واقعی سیاست یا جامعه یا فرهنگ چهارچوب بندی می کند؟ بنابراین اگر ما فقط فرامتن را عمده کنیم دیگر گفتمان، گفتمان نیست. یعنی ابزار است اما ماجرا متقابل است. بحثی که من درباره سال های ۶۳ و ۶۴ می کنم این است که در بازتولید خودجوش گفتمانی سخن جنگ، خللی به وجود می آید. در این زمان؛ استیلا، بازسازی، تصنع، ساختن و تبلیغ کردن موضوعیت پیدا می کنند. اینجا گفتمان است که دارد امر واقعی را می پروراند. اصلاً مثالی که من از آن بزرگوار در جنگ زدم همین معنارایان می کند. یعنی واقعیت<sup>(۲)</sup> جنگ - به مثابه من و دشمن - تبدیل به عبادتگاه خداوند می شود. به سخن دیگر، در

اینجا واقعیت اصلاً جنگ نیست!  
**درودیان:** این هم ایدئولوژیک است؟  
**کاشی:** اینجا جایی است که سخن، واقعیت را می سازد. فرشیچی: اینجا Linguistic است.

**کاشی:** یعنی سخن مبنای امر واقع است. ببینید، همیشه امر واقع، مبنای سخن نیست. گاهی سخن مبنای امر واقع است. واقعیت در سال ۵۹ این است که دشمن حمله کرده است. اصلاً شاید همین که شما می گوید به یک انقلاب حمله شده، نوعی بسته بندی ایدئولوژیک باشد. شاید آنچه موجب می شود من به جنگ بروم این است که به من گفته می شود در خرمشهر دارند خانه خواهرم را

مجید نداف:

**به نظر من در تقسیم بندی آقای دکتر کاشی از گفتمان جنگ، یک حلقه مفقوده وجود دارد و آن، نبود مطالعه دقیق تحول نظامی در طول جنگ هشت ساله است؛**

**به نظر می رسد، با تکیه صرف به گفته ها و ارتباطاتی که افراد با هم داشته اند، نمی شود گفتمان جنگ را تحلیل و تبیین کرد**

خراب می کنند و به نوامیس من در خرمشهر تجاوز می کنند. من خوب یاد هست که وقتی می شنیدیم در خرمشهر به نوامیس ما تجاوز می کنند، همین ما را برمی انگیزد. در این حال، یک امر واقعی که اتفاق می افتد، نظام سخن را برمی انگیزد. امر واقع این است که ما می خواهیم به داد نوامیسمان برسیم. اما اتفاقاً در دوره بعد همین واقعیت دیگر نمی تواند به طور خودجوش همان رفتار دفاعی را برانگیزد. آن وقت است که Reality را عوض می کنیم؛ یعنی یکبار Reality را میدان عبادت یا بهانه عبادت خداوند می کنیم. در این دوره ما اصلاً نمی رویم که بجنگیم، جنگ بهانه است. ما

(1) Real  
(2) Reality

ناسیونالیستی ما ایرانیان»، تا «افتخار ما ایرانیان» تا «جهان اسلام و کفر» همه و همه وجود داشته، ولی در یک دوره به صورت گفتمانی ظهور پیدا کرده است؛ یعنی این مرزها خیلی شفاف نیست و کاملاً نمی شود آنها را مشخص کرد. این بحث هادریک دوره به شکل گفتمانی و در یک دوره به شکل ایدئولوژیک صورت بندی می شود. با این تفاوت که شکل ایدئولوژیک کمتر باور می شود ولی شکل گفتمانی به شکل باور می جوشد. اما مادر اینجا نمی دانیم Real کدام است. این گفتمان است که Real را می سازد. جنگ ما با صدام حسین، جنگ ایرانیان با عراق بود؟ جنگ ایرانیان با اعراب بود یا جنگ اسلام با کفار بود؟ این سه نوع صورت بندی گفتمانی از یک امر واقع است.

**درودیان:** ولی «واقع» یک چیز است. دشمن به ما حمله کرد و با فلان تعداد لشکر به خاک ما تجاوز کرد.  
**کاشی:** ببینید یک مثال بزنم. اگر الان شما یک سیلی به من بزنید، درد یک Real است. اما هر تفسیری از این درد، صورت گفتمانی آن است.

**درودیان:** ولی در هر حال، فعل زدن اتفاق افتاده است  
**کاشی:** این فقط یک کار فیزیکی است که اتفاق افتاده است.

**درودیان:** خب این یک امر واقع است!  
**کاشی:** ببینید، یک گروه از نظامیان به یک کشور حمله کرده اند و سرزمین هایی را فتح کرده اند این Real است، غیر از این همه چیز، تفسیر آن است.

**درودیان:** خود تفسیر چیست؟  
**کاشی:** فهمی از آن یا صورت گفتمانی آن است.  
**فرشچی:** مثل نظام استعاره ای.  
**کاشی:** بله، دقیقاً مثل نظام استعاره ای است.  
**فرشچی:** در این نظام، هر کلمه ای که بیان می شود معانی متفاوتی از آن استنباط می گردد.

**درودیان:** فرض کنیم که ما با این رویکرد می خواهیم تا به یک امر واقع نگاه کنیم. در طول هشت سال، در تاریخ این کشور اتفاقاتی افتاده و ما پذیرفته ایم که با رویکرد گفتمانی به آن پردازیم. آیا می توانیم بگوییم دغدغه ما این است که یک یا چند تفسیر گفتمانی را طرح بکنیم، آنها را به آزمون بگذاریم و ببینیم کدام یک از این تفسیرها

می رویم که خداوند را عبادت کنیم یعنی در اینجا زبان، Reality را می سازد. این است که اگر بحث را به قبل و حین و بعد از جنگ تقسیم بندی کنید پوششهای درون آن را فراموش می کنید.

**نداف:** آقای دکتر! سؤالی که من دارم این است که آیا مطابق صورت بندی گفتمانی که حضرت عالی به آن اشاره کردید، سطح تحلیل می تواند از سطح ملی به سطح منطقه ای و حتی جهانی امتداد پیدا کند یا این که نگاه جناب عالی در این تقسیم بندی و طبقه بندی، صرفاً به سطح ملی معطوف است؟ اگر متغیرهای منطقه ای و جهانی نتوانند در این گفتمان اثرگذار باشند، پس ما چطور می توانیم از امر واقع بحث کنیم؟ به هر حال

محمد درودیان:

**من فکر می کنم**

**یک نوع تقسیم بندی دیگر هم از گفتمان**

**قابل ارائه باشد و آن با در نظر گرفتن**

**ایدئولوژیک شدن و غیر ایدئولوژیک شدن**

**گفتمان جنگ است**

متغیرهای زیادی در گفتمان جنگ اثر می گذارند. من فکر می کنم شما باید مشخص کنید که سطح تحلیل تان چیست؟ سؤال من از جناب عالی این است که آیا در طبقه بندی یا نسخ شناسی گفتمانی می توانیم سطح تحلیل را به سطح ملی و جهانی افزایش دهیم؟

**کاشی:** ببینید، ما نمی توانیم چیزی را افزایش یا کاهش بدهیم. در دوره های اول، Real بیشتر منطقه ای بود حتی شاید بتوانیم بگوییم فروملی بود. به این معنی که محدود به خرمشهر و نجات هم میهنان می شد. در بازی زبانی جنگ یا صورتهای بازنامی گفتمان جنگ شما می بینید که از «رسیدن به داد نوامیس» تا «بسیج گفتمان



درست است؟

**کاشی:** نه، این با تعریف گفتمانی من جور در نمی آید. ببینید، یک کار فیزیکی اتفاق می افتد و رویکردهای متفاوت سخن را بر مبنای عزمهای متفاوتی که می خواهند پیش برونند، زنده می کند. یا در واقع صورت بندی های مختلفی را به وجود می آورد. یک صورت بندی این است که اعراب می خواهند از ایرانیان انتقام تاریخی بگیرند و صدام سعی می کند آنها را بسیج کند. این، یک گفتمان وابسته به صورت بندی قدرت و نیروست. یک صورت بندی دیگر این است که می خواهیم روح ناسیونالیستی ایرانیان را بسیج کنیم. برای این کار باید بگوییم که به کیان ملی تجاوز شده است. یک صورت بندی هم این است که می خواهیم گفتمان جنگ را از سطح ملی به جهان اسلام گسترش دهیم. برای همین می گوئیم اصلاً این عراق ربطی به اعراب ندارد، عراق دست نشانده آمریکاست، پس جنگ هم حمله کفر به کل اسلام است. اگر بخواهیم این امر را فراموش کنیم چه بسا بگوییم حمله صدام به ایران بخشی از تجاوز طلبی امپریالیسم جهانی است تا از این طریق فرضاً آن فرد کوبایی هم که اصلاً مسلمان نیست، بسیج کنیم. وقتی گفتمان جنگ را مطالعه می کنیم، می بینیم همه این صورت بندی ها با هم همراه شده اند، هر چند که ممکن است منطبق آنها با هم سازگار نباشد. در هر حال برای عزمهای گوناگونی که قرار است بسیج شوند، صورت های مختلفی از سخن متبلور می شود.

**نداف:** به نظر من در تقسیم بندی که حضرت عالی از گفتمان طرح گردید، یک حلقه مفقوده وجود دارد و آن، نبود مطالعه دقیق تحول نظامی در طول جنگ هشت ساله است. اگر به این حلقه توجه نکنیم، با تکیه صرف به گفته ها و ارتباطاتی که افراد با هم داشته اند، نمی شود گفتمان جنگ را تحلیل و تبیین کرد. طبقه بندی جناب عالی، طبقه بندی خوبی است، مشروط به اینکه خرده گفتمان های ذیل هر سه دوره راهم در نظر بگیرید. مثلاً مطابق آنچه خودتان فرمودید که یکی از ویژگی های گفتمان، قدرت بسیج کنندگی و عزم و اراده جمعی است، می توان گفتمان را از حیث سطح

محمد درودیان:

**احساس می کنم در جنگ ما آن نقطه ای که گفتمان جنگ به ایدئولوژی تبدیل شد همان نقطه ای بوده است که جنگ در چهارچوب سیاست توصیف شد و جنگ ایران و عراق تبدیل شد به جنگ ما با عراق**  
**نه جنگ عراق با ما**

بسیج کنندگی اش طبقه بندی کرد و مثلاً سطح ملی آن را بسیج عزم و اراده جمعی برای فتح خرمشهر دید و سطح منطقه ای آن را در فاو مشاهده کرد. همچنین می توان گفتمان را از حیث قدرت بسیج کنندگی اش - با در نظر گرفتن اینکه جنگ داخل مرز یا خارج از مرز صورت می گیرد - طبقه بندی کرد و نتیجه گرفت که در کدام وضعیت، قدرت بسیج کنندگی اش بیشتر است. منظورم این است که با در نظر گرفتن متغیرهای مختلف می توان هم به تحلیل بهتری از گفتمان جنگ رسید و هم شاخص های بیشتری برای آن کشف کرد.

**کاشی:** همانطور که عرض کردم طرح من خیلی اولیه است و هیچ کار مستند دقیقی روی آن انجام نداده ام. کاش در این حوزه بیشتر تحقیق می شد و نتیجه آن به صورت گزارش تحقیقی ارائه می شد. چون این کار واقعاً ارزشش را دارد.

**درودیان:** ببینید، بحث ما با آقای کاشی در این جلسه، رویکرد گفتمانی به جنگ است و به همین دلیل هم خدمت ایشان آمده ایم. فرض می کنیم تقسیم بندی اجمالی ایشان برای ورود به بحث، تقسیم بندی خوبی است. حالا می خواهیم همین تقسیم بندی را به آزمون بگذاریم و ببینیم درست است یا نه؟ یعنی می خواهیم مولفه هایی را که مورد نظر ایشان هست، به آزمون بگذاریم. ما داشتیم در همین راستا پیش می رفتیم، ولی چهارچوبی در ذهن آقای فرشچی بود که مسیر را به

همان بحث‌های نظری تغییر داد. بنابراین، بهتر است دوباره به بحث خودمان برگردیم.

من فکر می‌کنم شاید یک نوع تقسیم‌بندی دیگر هم از گفتمان قابل ارائه باشد و آن با در نظر گرفتن ایدئولوژیک شدن و غیر ایدئولوژیک شدن گفتمان جنگ است. برای خود من همیشه این سؤال وجود داشته که آیا جنگ ایران و عراق را در چهارچوب نظریه کلازویتس به معنای «پیوستگی جنگ و سیاست» می‌شود توجیه کرد یا نه؟ الان با این توضیحی که شما فرموده‌اید احساس می‌کنم در جنگ ما آن نقطه‌ای که گفتمان جنگ به ایدئولوژی تبدیل شد همان نقطه‌ای است که جنگ در چهارچوب سیاست توصیف شد و جنگ ایران و عراق تبدیل شد به جنگ ما با عراق نه جنگ عراق با ما. اگر این تقسیم‌بندی را بپذیریم از سالهای ۶۳-۶۴ به بعد جنگ با سیاست نسبت پیدا کرد و اصلاً پدیده مک‌فارلین مولود همین امر است. به نظر می‌رسد از این زمان به بعد گفتمان جنگ از حال گفتمانی و نیروزا بودن خارج شد و به معادلات جدیدی که خاص خود جنگ بود، قدم گذاشت. جنس جنگ هم به این ترتیب عوض شد. از این دیدگاه، مک‌فارلین در جنگ ایران و عراق یک حادثه نیست، بلکه یک موضوع بسیار مهم و جدی است که باید در بحث‌های مربوط به گفتمان جنگ گنجانده شود. در طول سال‌های جنگ نیروی گفتمان پشت یک عمل نظامی قرار داشت و وقتی این عمل نظامی به پیروزی منجر می‌شد، گفتمان جنگ را تولید

دکتر کاشی:

**گفتمان جنگ به طور کلی به ایدئولوژی یا الگویی برای توزیع ارزش‌ها و معیاری برای تمایزگذاری یک گروه خاص اجتماعی بدل می‌شود و همین تبدیل شدن گفتمان جنگ به ایدئولوژی است که مقاومت بر می‌انگیزد**

کرد و توسعه و تعمیق داد. ولی وقتی پس از آزادسازی خرمشهر، پیشروی به داخل خاک عراق میسر نشد و عملاً ما متوقف شدیم، انگار این گفتمان به دیوار خورد و همان جا ایستاد. مثل آدمی که با شتاب در حال حرکت باشد و به یکباره به دیوار برخورد کند. بدیهی است همان‌جا می‌ایستد. چون نیرویش گرفته شده است. اگر نیرو داشت همچنان به حرکت خود ادامه می‌داد. می‌خواهم بگویم این انرژی بالاخره در یک جا تمام می‌شود. اینطور نیست که تا بی‌نهایت ادامه پیدا کند. بنابراین سؤال من این است که:

۱) نسبت گفتمان با عمل چیست؟ (۲) آیا ریشه‌اتفاقی را که در سالهای ۶۳-۶۴ رخ داد باید در همان زمان دید یا آن را به طور خاص در ادامه جنگ بعد از فتح خرمشهر جستجو کرد؟ مثلاً همین نهضت آزادی که ادامه جنگ را بعد از فتح خرمشهر نقد می‌کند، اولین بیانیه‌ای که می‌دهد و در آن، از ادامه جنگ انتقاد می‌کند، مربوط به یک سال بعد از این تصمیم‌گیری است. هیچ سندی وجود ندارد که غیر از این مطلب را برساند. من خودم به آقای یزدی گفتم آقا هرچه دارید، بدهید. اسناد و دست‌خط‌های بازرگان به امام را دادند به ما. ولی توی آنها چیزی که مربوط به نقد نهضت آزادی از ادامه جنگ بعد از فتح خرمشهر در زمان تصمیم‌گیری باشد، نبود. فقط یک اطلاعیه پیدا کردیم که نهضت آزادی، پیروزی رزمندگان در فتح خرمشهر را تبریک گفته بود، و یک بیانیه که در آن گفته بود دولت موقت در وقوع جنگ هیچ نقشی نداشته است! در واقع، از پیروزی خرمشهر بهره‌برداری سیاسی کرده بودند تا بگویند در شروع جنگ نقشی نداشته‌اند. یعنی مسئله آنها در آن دوره همین بوده! تنها جریان سیاسی که جنگ را تحلیل کرد و گفت باید جنگ را ادامه بدهیم، مربوط به حزب توده است که بعد نظرش برگشت، چون در چهارچوب نظر روس‌ها نظریه پردازی می‌کرد. به هر حال اگر در یک زمان چیزی اتفاق نمی‌افتد حتماً دلیلی دارد. گفتمان ادامه جنگ گفتمان بسیار پر قدرتی بوده که اصلاً توقیفی نداشته، ولی همین گفتمان پر قدرت که بعد از فتح خرمشهر و تغییر ماهیت جنگ موفق می‌شود از ضرورت‌های تصمیم‌گیری عبور کند، در سالهای ۶۳ و

۶۴ دچار تغییر می شود. چرا؟ به این دلیل که امکان عمل برایش وجود نداشته است. عمل چیست؟ عمل همان پیروزی و پیشرفت نظامی است که بعد از فتح خرمشهر دیگر حاصل نشد. بنابراین، گفتمان؛ قدرت خودش را به دلیل ایدئولوژیک شدن از دست نمی دهد بلکه به دلیل عملی نشدن از دست می دهد.

**کاشی:** بحث من هم همین است و با شما هیچ اختلاف نظری ندارم. من دارم فرآیند ایدئولوژیک شدن را توضیح می دهم. منظور من این نیست که این ایدئولوژی همان قدرت است. اتفاقاً من دقیقاً به همان مطلبی که شما اشاره می کنید، نظر دارم. وقتی فضای عینی و میدان عمل تنگ می شود، قدرت بسیج کنندگی گفتمان، نیرویش را از دست می دهد و باید دوباره ساخته و زاده شود. این یعنی اینکه شما باید آن را بسازی، بزایانی، تصنع کنی. صورت تصنعی، ایدئولوژی است و دلیل به وجود آمدن آن نیز خلأئی است که در میدان عمل به چشم می خورد. اتفاقاً من با نظر شما موافقم. صورتهای گفتمانی گاه به طور زایا خلق نمی شوند، بلکه باید زاده شوند. مثل مادری که نمی تواند شیر بدهد و مجبور است به نوزاد خود شیر خشک بدهد. صورتهای ایدئولوژیک به دلیل تنگی میدان عمل و کم جان شدن صورت های گفتمانی مثل شیر خشک ساخته می شوند.

**درویدیان:** و این پارادوکس است؛ یعنی شما از یک طرف می خواهید چیزی را نجات بدهید و از طرف دیگر مجبورید برای نجات آن، آن را خلق کنید. دلیل این امر هم این است که جنگ، یک عمل یا یک واقعیت سیاسی - نظامی است اما شما با دو تفسیر درباره آن رو برو هستید: یکی تفسیر سیاسی و دیگری تفسیر گفتمانی. به نظر من، به لحاظ منطق سیاسی - نظامی این غلط است که بپرسیم چرا جنگ بعد از فتح خرمشهر ادامه پیدا کرد؟ من روزی همین حرف را به آقای یزدی گفتم و اشاره کردم که سؤال درست این است که بپرسیم چرا نتوانستیم پیروزی خرمشهر را به یک پیروزی استراتژیک تبدیل کنیم؟ چون اگر این اتفاق افتاده بود، دیگر جنگی نبود که شما طرح پرسش کنید «چرا ادامه دادید؟» اصلاً در این صورت یک اتفاق دیگر می افتاد. چیزی به نام سال ۶۴ نبود که بگوییم گفتمان جنگ تبدیل به ایدئولوژی جنگ شد یا گفتمان

جنگ تمام شد. مثلاً فرض کنید فتح خرمشهر موجب سقوط صدام می شد. خوب، این وضعیت جدید، گفتمان جدیدی را تولید می کرد. کما اینکه وقتی امریکایی ها صدام را ساقط کردند، گفتمان های جدیدی با مفاهیمی مثل خاورمیانه بزرگ، دموکراسی و ... شکل گرفت. در حالی که اگر امریکایی ها نمی توانستند صدام را ساقط کنند و هنوز پشت دروازه های بغداد بودند، امروز گفتمان آنها چیز دیگری بود.

**کمره ای:** من از گفته های استاد استفاده کردم و برای آنها مؤیداتی دارم. تبدیل شدن گفتمان موجود درباره یک واقعه به ایدئولوژی، همواره نشانه ها و قرائن تاریخی در تاریخ ایران داشته است. ما همواره سه مرحله را در رویارویی با یک واقعیت پشت سر گذاشتیم. مرحله اول، مرحله ای است که با آن واقعیت برخورد می کنیم. در مرحله دوم به دلیل اینکه می توانیم آن واقعیت را بپذیریم، آن را می شکنیم و به یک جهان فردی تبدیل می کنیم. در مرحله سوم که پس از یک آینده طولانی فرا می رسد، واقعیت را بار دیگر اعاده می کنیم. این اتفاقی است که در ادبیات و تاریخ ما مکرر در مواجهه با همه وقایع از جمله جنگ ها رخ داده است. ببینید، پس از آنکه اسکندر ایران را گرفت و به سرزمین ما سیطره پیدا کرد، به دلیل اینکه نتوانستیم این واقعیت را بپذیریم، اسکندر را تبدیل به داماد داریوش کردیم. این نوع رویارویی تاریخی ما با هر واقعه، مسئله مهمی است که در تحلیل گفتمان جنگ هم به کار می آید. نکته دوم که توجه به آن، در این نوع

دکتر کاشی:

**در صورت ایدئولوژیک شده گفتمان جنگ،**

**جنگ به گونه ای تصویر شده**

**و در قاب قرار گرفته می شود که گویی کاملاً**

**از صورت عینی و وابستگی اش به یک مکان**

**و زمان و تجربه خاص کنده شده است و این**

**هم به این دلیل است که می خواهند از آن یک**

**میراث بسازند**

نبود - به دلیل آنکه ما اینجا اشغالگر بودیم - و جنگ خرمشهر، جنگ ناسیونالیستی بود و حس میهنی و ملی نیرومندی در آن وجود داشت، اما قدرت بسیج‌کنندگی گفتمان جنگ در فاو کاهش پیدا نکرد. آیا گفته‌های شما درباره کاهش قدرت بسیج‌کنندگی گفتمان پس از ایدئولوژیک شدن، می‌تواند این نکته را تحلیل کند؟

**درویدیان:** ولی آقای نداف، ما بعد از عملیات فتح المبین وقتی به عملیات بیت المقدس می‌رسیم، به پیشروی در عمق عراق فکر می‌کنیم ولی وقتی از فاو برمی‌گردیم، دیگر قادر نیستیم تصمیم‌گیری کنیم معلوم است اینجا یک اتفاقی برای ما افتاده است.

می‌خواهم بگویم انگار اتفاق بزرگتری برای ما می‌افتد که موجب می‌شود با احتیاط پیش برویم. یک نکته دیگر هم من می‌خواستم بگویم. ببینید، در جلسه قبلی که شما تشریف نداشتید، مطالبی را عنوان کردند که از یک طرف نشان دهنده دغدغه آنها درباره جنگ بود و از طرف دیگر نتایج بحث آنها با دغدغه‌شان تناقض داشت. یعنی از یک طرف اشکال می‌کنند که چرا جامعه به حادثه بزرگی مثل جنگ با آن همه معارف و تجاربی که در جنگ وجود داشت، بی‌توجه است و از طرف دیگر جوری بحث می‌کنند که انگار نتیجه‌ای جز این وجود ندارد و به این تناقض توجه نمی‌کنند که نوع برخورد خودشان به گونه‌ای است که جنگ را بسته بندی می‌کند و کنار می‌گذارد.

**کاشی:** یعنی می‌خواهید بگویید تجربه یعنی از بسته بندی بیرون آوردن و تحلیل کردن.

**درویدیان:** بله، حالا چطوری می‌توانیم از بسته بندی بیرون بیاوریم؟ من نظرم این است که ما باید توجه کنیم که الان، دوره پس از جنگ است. زمان جنگ طبیعی است که جنگ، منبع بسیج‌کنندگی باشد. در دوره پس از جنگ باید با عقلانیت سراغ موضوع جنگ برویم.

**کاشی:** چرا فیلم «لیلی با من است» یکی از پر بیننده ترین فیلم‌های جنگی می‌شود؟ چون جنگ را تا حدودی از بسته بندی درآورده و از اینکه همه چیز آن را در پرده‌های انتزاعی ایدئولوژیک ببرد و فقط از یک روایت متصلب به ایدئولوژیک در صحنه سیاسی حمایت کند، اجتناب کرده است.

محمد درویدیان:

**از سالهای ۶۳-۶۴ به بعد جنگ با سیاست نسبت پیدا کرد و اصلاً پدیده مک فارلین مولود همین امر است. به نظر می‌رسد از این زمان به بعد گفتمان جنگ از حال گفتمانی و نیروزا بودن خارج شد و به معادلات جدیدی که خاص خود جنگ بود، قدم گذاشت. جنس جنگ هم به این ترتیب عوض شد**

تحلیل‌ها سودمند است، نوع ورود و خروج ما به جنگ است. ما جنگ را طوری شروع کردیم که عراق تمام کرد و بالعکس. عراق به صورت دولتی وارد جنگ شد و به شکل مردمی آن را تمام کرد. در حالی که ما به صورت مردمی وارد شدیم و به شکل دولتی تمام کردیم. می‌خواهم بگویم برخورد ما با واقعیات و عینیات به ناگزیر ما را به برخوردهای ایدئولوژیک می‌رساند و به بازخوردهای ایدئولوژیک در جامعه منجر می‌شود. شما اگر دقت کنید ما در طول تاریخ همواره پس از پشت سر گذاشتن یک تجربه جنگی با دشمنان خارجی یا داخلی، یک دوره عرفانی را تجربه کردیم. یعنی جنگ با دشمن تبدیل به ملاحظاتی درونی و بازنگری روابط خود با خدا شده است. حتی اماکنی که تحت عنوان رباط و خانقاه به وجود آمد، ابتدا جایگاه کسانی بود که در حدود و ثغور سرزمین‌های اسلامی منتظر جنگ با دشمن بودند ولی آهسته آهسته آن مجاهده تبدیل به معاهده و محاکات با خدا می‌شود و سپر و شمشیر به تبرزین و کشکول تبدیل می‌شود. اینها نکات مهمی هستند که باید در تحلیل گفتمان جنگ در نظر گرفته شوند یعنی این ملاحظه تأویلی - تاریخی ناگزیر از ورود به بحث‌های این چنینی است.

**نداف:** من در مقایسه قدرت بسیج‌کنندگی گفتمان جنگ در فاو و خرمشهر به این نکته نظر داشتم که چرا به رغم آنکه گفته می‌شود جنگ فاو، جنگ ناسیونالیستی

علیرضا کمره‌ای:

**نکته ای که در تحلیل گفتمان جنگ سودمند است،  
نوع ورود و خروج ما به جنگ است؛  
عراق به صورت دولتی وارد جنگ شد و به شکل مردمی آن را  
تمام کرد، در حالی که ما به صورت مردمی وارد شدیم و به  
شکل دولتی آن را تمام کردیم  
می‌خواهم بگویم بر خورد ما با واقعیات و عینیات به ناگزیر ما را  
به برخوردهای ایدئولوژیک می‌رساند و به بازخوردهای  
ایدئولوژیک در جامعه منجر می‌شود**

تحلیل کنیم، امکان پذیر باشد. البته باید این شجاعت را داشته باشیم که تقدس جنگ را کنار بگذاریم و نشان بدهیم که اتفاقاً جنگ در بعضی از جاها مقدس نبوده است!

**درویدیان:** «جنگ در بعضی جاها مقدس نبوده است» یعنی چه؟ شما به محض اینکه بگویید «تقدس جنگ را کنار بگذارید»، این طور تصور می‌شود که انگار علیه جنگ دارید حرف می‌زنید. چون فرض بر این است که جنگ یعنی تقدس و تقدس یعنی خدا. می‌خواهم این مطلب را روشن کنید که منظور از اینکه «جنگ را مقدس نکنیم» چیست؟

**کاشی:** همین که ما فکر کنیم گروهی از انسانها بودند که فقط عاشق آرمان‌های ملی و دینی بودند و در این راه جان باختند، نوعی تقدس بخشیدن است. البته نمی‌گویم همه اینها دروغ بوده ولی می‌خواهم بگویم همه چیز را نباید به این عبارت منحصر کرد. بهتر است برویم و ببینیم این انسانها واقعاً چه جور افرادی بودند؟ فرض کنید انگیزه بنده برای رفتن به جنگ این بوده که این کار حامل نوعی وجاهت برای من بوده است. چه بسا موجب می‌شده جلوی دختری که در تهران نامزد بنده بوده احساس وجاهت کنم. آیا می‌شود ذیل گفتمان تقدس جنگ از این روایت هم یاد کرد؟ اگر بشود نسبت جنگ را با زندگی روزمره نشان داد و این نکته را ثابت کرد که جنگ با بافت‌های زنده انسانها سروکار داشته و به همین

خب، غیر از این اگر بخواهید رفتار کنید، نتیجه‌اش سطحی‌نگری به جنگ یا بسته‌بندی کردن آن و کنار گذاشتنش می‌شود.

**درویدیان:** انگار میراثی را در بانک یا زیر خاک بگذاریم و خودمان گرسنه زندگی کنیم به نظرم همین می‌تواند نقطه ورود بحث باشد و پرسیم «خب حالا چه باید کرد؟ برای احیای گفتمان جنگ چه باید کرد؟» آقای دکتر! من خیلی درباره این موضوع فکر کردم و به این نتیجه رسیدم که نسبت پیدا کردن گفتمان جنگ با سیاست اجتناب‌ناپذیر است. یعنی ما اصلاً نمی‌توانیم روایتی از جنگ داشته باشیم یا جوری به جنگ نگاه کنیم که با سیاست نسبت پیدا نکند و اگر به روایتی از جنگ رسیدیم که با سیاست نسبت نداشت، دیگر به درد ما نمی‌خورد. چون فرا زمانی و فرا مکانی می‌شود. آن روایتی از جنگ که به درد ما می‌خورد، همان روایتی است که نسبت با سیاست دارد.»

**نداف:** خب این دیگر گفتمان نیست، ایدئولوژی است. **درویدیان:** بله، به قول شما دیگر گفتمان نیست ولی ایدئولوژی هم نیست.

**کاشی:** من فکر می‌کنم بالاخره نسل جنگ زنده است. فرماندهان آن و بسیاری از بازیگران فعالش هنوز هستند. خاطرات و انگیزه‌های جنگ هنوز برای عده‌ای وجود دارد. به نظرم اگر کارهای جدی درباره جنگ صورت بگیرد، دستیابی به این هدف که جنگ را بهتر بتوانیم

قدسانی دور شود، تبدیل به یک موضوع مطالعاتی می‌شود.

**کاشی:** بله، می‌خواهم بگویم در این نگاه به جنگ شما می‌توانید در عرصه سیاسی نیز به آن استناد کنید. ببینید، کسی ممکن است یک روز موافق مبانی ایدئولوژیک بوده و حالا مخالف مبانی ایدئولوژیک باشد. آنچه مهم است این است که امروز بتواند به تجربه جنگ استناد کند و نشان دهد که ایدئولوژی در صحنه جنگ چگونه ناسازگاری تولید می‌کند. باید بتواند این حرف را بزند. و این امکان‌پذیر نیست مگر اینکه جنگ را از بسته بندی بیرون بیاوریم.

**درویدیان:** اگر شما بتوانید این حرف را بزنید چه اتفاقی می‌افتد؟

**کاشی:** تصویر ما از یک مفهوم انسانی پیچیده تر می‌شود و همین برای تداوم و حیات سخن جنگ کافی است. دیگر لازم نیست آن را از سیاست جدا کنیم. به قول شما جداسازی جنگ از سیاست معنا ندارد. مگر می‌شود در کتابخانه راجع به جنگ حرف زد؟

**درویدیان:** یعنی همان‌طور که در دوره جنگ برای تصمیم‌گیری مناسب، چالش و بحث و فکر می‌کردیم، امروز هم در نگاه به جنگ باید به همان شکل بحث و چالش کنیم و با همان دید جلو برویم.

**کاشی:** بزرگترین خدمت به جنگ این است که جوانب ناسازگاری آن را آشکار کنیم. یعنی جنگ را از تک معنا بودن بیرون بیاوریم. ببینید، همین فیلم "لیلی با من است" که یک اثر هنری است نشان می‌دهد که یک آدم بزدل ترسو که دنبال لاستیک است در اثر اتفاقاتی وارد جنگ می‌شود. اتفاقاً کارشناسی که در این فیلم شده این است که نشان داده علاوه بر این آدم دیگران هم می‌ترسند!

**نداف:** یعنی نشان داده اصلاً ترس یک چیز واقعی است. **کاشی:** ببینید، این فیلم است که آن رزمنده را جذاب می‌کند. برای این که ما از آدمی‌هایی که نه ترس دارند و نه شهوت و آرزو و فقط در وجودشان عشق به خداست، خسته شده‌ایم! چون این یک قالب بندی غیر واقعی از آدم‌هاست. باید پذیرفت رزمندگان هم مثل بقیه افراد شهوت و ترس داشتند، آرزو و مطامع داشتند، زیاده‌خواه و خودخواه بودند، یعنی همه این خصوصیات را داشتند.

محمد درویدیان:

**در طول سال‌های جنگ نیروی گفتمان پشت**

**یک عمل نظامی قرار داشت و وقتی این عمل**

**نظامی به پیروزی منجر شد،**

**گفتمان جنگ را تولید کرد و توسعه و تعمیق داد؛**

**ولی وقتی پس از فتح خرمشهر، پیشروی به**

**داخل خاک عراق میسر نشد**

**و عملاً متوقف شدیم، انگار این گفتمان به**

**دیوار خورد و همان‌جا ایستاد**

جهت حیات داشته، معنایش این است که بدون تقدسی کردن جنگ از جنگ صحبت کرده‌ایم.

**درویدیان:** اما آیا روایت مقدس از جنگ ناظر به وجه غالب نبوده است؟

**کاشی:** هیچ چیز غالب نبوده، بحث این است که وقتی می‌گویید چیزی غالب بوده یعنی می‌خواهید بسته بندی اش کنید. آدمی‌ها با تجارب زنده‌شان در جنگ حضور داشتند و از این نقطه نظر تنوع و تکثر چندان است که امکان گفتگو از وجه غالب را سلب می‌کند.

آنچه امروز مانع عمق نگاه ما به جنگ است، ایدئولوژیک شدن جنگ در دوره سوم جنگ است. من می‌گویم اول باید این نگاه را کنار گذاشت و نشان داد که جنگ می‌تواند معانی متناقضی تولید کند. البته برای بعضی قشرها شما می‌توانید این حرف‌ها را بزنید. هیچ کس نمی‌تواند در این تردید کند، که امروز وفاق دوره انقلاب گسسته شده است. امروز دیگر همه ما راجع به چیزهایی که در سال ۵۷ می‌گفتیم، با هم وفاق نداریم. یکی از عوامل این گسست، جنگ بوده است. برای بعضی از ماها، جنگ انقلاب را پررنگ کرد و برای بعضی جنگ موجب شد انقلاب به یکسری شعارهای پوپولیستی بی معنا بدل شود. در چنین شرایطی جنگ از یک پدیده تک ذهنی تک معنا به یک چیز چند ذهنی بدل شد.

**کمره‌ای:** منظور شما این است که جنگ اگر از حیطة

محمد درودیان:

به نظر من، نسبت پیدا کردن گفتمان جنگ با سیاست  
اجتناب ناپذیر است. یعنی ما اصلاً نمی‌توانیم روایتی از جنگ  
داشته باشیم یا جوری به جنگ نگاه کنیم که با سیاست نسبت  
پیدا نکند و اگر به روایتی از جنگ رسیدیم که با سیاست نسبت  
نداشت، دیگر به درد ما نمی‌خورد. چون فرا زمانی و فرا مکانی  
می‌شود. آن روایتی از جنگ که به درد ما می‌خورد، همان روایتی  
است که نسبت با سیاست دارد

این فیلم‌ها، جنگ بهانه‌ای است برای اینکه به عمیق‌ترین زوایای فلسفی و انسان‌شناسی پرداخته شود. ولی چرا این اتفاق در جنگ ما نیفتاد؟ اگر شما سنت فکر فرانسوی را بعد از جنگ مطالعه کنید، متوجه می‌شوید جنگ جهانی دوم نقطه عطف فکر و فرهنگ و فلسفه اروپا محسوب می‌شود.

**کمره‌ای:** و منشأ پیدایش نظریه‌ها و مکاتب جدید. **کاشی:** من می‌گویم واقعاً باید مطالعه کنیم و ببینیم چرا چنین چیزی در اینجا اتفاق نمی‌افتد و اگر بخواهیم این اتفاق بیفتد باید چه میدان‌هایی را باز کنیم؟ به نظر من این کار خیلی خوبی است.

**درودیان:** آقای دکتر! از شما خیلی تشکر می‌کنیم. به نظر من مجموع این گفتگوها نقطه ورود خیلی خوبی برای بحث‌های مربوط به گفتمان جنگ است.

در عین حال این فیلم نشان می‌دهد که برآیند همه این صفات، با عظمت و پرشکوه بوده است. می‌خواهم بگویم تک معنایی شدن، هر مقوله‌ای را ضایع می‌کند. حالا فرقی نمی‌کند که این مقوله هنر، ادبیات، تحقیق یا چیز دیگری باشد. اگر شما بتوانید جنگ را از بسته تک معنایی در آورد اولین اتفاقی که می‌افتد این است که برای اراده‌های کثیر (یعنی اراده‌هایی که می‌خواهند اهداف سیاسی کثیر را پیش ببرند) خوراک تولید می‌کنید و به این ترتیب حیات آنها تأمین می‌شود.

**درودیان:** فکر نمی‌کنید الان دارد این اتفاق می‌افتد؟ همین فیلم "لیلی با من است" و همین بحثی که ما با شما داریم دلیل بر این مدعا نیست؟

**کاشی:** شاید دارد اتفاقاتی می‌افتد. اما معتقدم اصولاً گفتمانی که بعد از جنگ در مورد جنگ شکل گرفت، به دلیل نسبتی که با سیاست داشت، کارکرد خودش را از دست داد. امروز هم گفتمان جنگ با اصول گرایی نسبت دارد. بنابراین، به نظر من کار خوبی که می‌شود کرد، مطالعه جنگ جهانی دوم و تحولاتی است که به تبع این جنگ، در عرصه هنر، فلسفه و ادبیات در غرب اتفاق افتاد و خوب است بپرسیم چرا و چگونه جنگ جهانی دوم توانست افق‌های جدیدی را در حوزه فرهنگ و فکر و اندیشه غربی باز کند، ولی در اینجا این اتفاق نیفتاد؟ حتی مطالعه فیلم‌های جنگی که در اروپا تولید شده می‌تواند در این باره به ما کمک کند. واقعاً در بعضی از